



تابلوی «فارسوسوس» اثر نقاش پرآوازه ایتالیایی، میکل آنجلو مردیسی دا کاراواجو (۱۶۱۰-۱۵۷۱)
(عکس از مؤده حمزه تبریزی؛ گالری ملی هنر باستانی؛ رم)

فیلم «لامینور» و حکومت خودشیفتگان

نوشته علیرضا محمدی فر

وبگاه ریزپردازنده (rizpardazandeh.com)



▪ پی‌دی‌اف این مقالات رایگان است.
 ▪ استفاده از مطالب این اثر با ذکر منبع آزاد است.
 ▪ نشانی وب:
<http://www.rizpardazandeh.com>
 ▪ ایمیل: rizpardazandeh@gmail.com
 ▪ کانال تلگرام: [@rizpardazandeh](https://t.me/rizpardazandeh)



دو تلسکوپ و یک لنز از ساخته‌های گالیله در موزه گالیله، فلورانس

(عکس از موزه حمزه تبریزی)

برای گریز از جنگ به یک گذار مسالمت آمیز تن بدهید

خونین‌دی‌ماه ۱۴۰۴ به یک آغاز تاریخ دیگر یا به یک «پس از» دیگر در تمدن کهن ایران تبدیل شده است و چون چشم‌اندازی از یک جنگ داخلی را می‌نماید گذار از وضعیت فعلی را به یک ضرورت تبدیل کرده است. افزون بر این، پرسش‌های بسیار فراوانی را پدید آورده است که شاید سالیان سال به آن پرداخته شود. فیلم «لامینور» بیشتر یک پاسخ داده بود: یک ساختار بیمار خودشیفتگی فرقه‌ای — که در این ۴۷ سال به سوی بدخیم‌تر شدن حرکت می‌کرد.

چرا خودشیفتگی؟ پاسخ روشن است: این ادعا که کسی با فرقه‌ای خود یا خودشان را با استناد به داده‌های با کیفیت پایین (low quality data) نماینده و برگزیده خداوند بدانند بی‌هیچ تردیدی نشان‌دهنده ابتدای مدعیان به بیماری خودشیفتگی است. زیرا چنین ادعاهایی با عدالت خداوند در تعارض است. توضیحات بیشتر در مورد این تعارض را در دو پی‌دی‌اف که نشانی وب دریافت آنها در زیر آمده است می‌توانید بخوانید:

<http://www.rizpardazandeh.com/articles/riz299/riz299.pdf>
<http://www.rizpardazandeh.com/articles/riz302/riz302.pdf>

گذشته از آن، خودشیفتگی یک پیامد در اختیار قرار گرفتن بی‌حساب و کتاب قدرت نامحدود و ثروت‌های کلان، بی‌آن‌که پاسخ‌گویی در کار باشد، نیز می‌تواند باشد.

بیش از ۵ سده است که در اروپا در دوران رنسانس و روشنگری، دانشمندان، هنرمندان، و فلاسفه بزرگی چون گالیله، کوپرنیک، کپلر، میگل آنژ، داوینچی، مارتین لوتر، فرانسیس بیکن، پاسکال، دکارت، نیوتن، هیوم، داروین، یا جان لاگ آثار بزرگی را بر جای گذاشتند که سبب شد مردم ساختار بیمار خودشیفته کلیسا و دخالتش در سیاست را کنار بزنند و سکولاریسم و لیبرال‌دموکراسی را بر پا کنند. با آن‌که ایرانیان از دوران مشروطیت با مدرنیته آشنا شدند و کسانی چون محمدعلی فروغی کتاب «گفتار در روش راه‌بردن عقل» نوشته دکارت را در سال ۱۳۱۰ شمسی، یعنی ۹۵ سال پیش ترجمه کردند، و انبوهی از تجربیات اروپاییان را در دسترس داشتند، موفق نشدند به آرزوی خود در برپایی لیبرال‌دموکراسی و قرار گرفتن در مسیر توسعه پایدار برسند. خودشیفتگی فرقه‌ای یکی از مهم‌ترین دلایل این عدم موفقیت بوده است.

واقعیت آن است که خودشیفتگی فرقه‌ای در ۱۲۰ سال گذشته چنان جوی در ایران پدید آورد که این آثار نتوانستند آزادانه و موشکافانه ادعاهای این فرقه را نقادی کنند و در نتیجه توانی برای درمان آن نداشته‌اند و ندارند. فیلم «لامینور» این خودشیفتگی و درمان‌ناپذیری آن را نشان می‌دهد و در سکانس پایانی رؤیای یک جدایی اتویایی را به نمایش در می‌آورد، رؤیایی که امروزه با ابزارهای شهروشمند قابل تحقق است، بی‌آن‌که در انسجام ملی گسستی پدید بیاورد، هرچند دیر هنگام. شاید واتیکان هوشمند شیعی آخرین راه حل برای گذار مسالمت‌آمیز به یک نظام سکولار و برای حفظ ایران عزیز و گریز از جنگ‌های داخلی و خارجی باشد. (عکس از موزه حمزه تبریزی؛ یک نقاشی از چهره گالیله، اثر سانی دی تیتو، نقاش برجسته ایتالیایی؛ موزه گالیله، فلورانس)

فهرست

- نیازی نیست اساتیدتان بیماری را پیدا کنند و درمانش را، فیلم «لامینور» را با دقت ببینید! ۳/
- فاجعه دی‌ماه، ناریسیسم فرقه‌ای بدخیم، و فیلم «لامینور» ۵/
- طراحی یک گذار مسالمت‌آمیز ۸/
- تابلوی «ناریسیوس» اثر نقاش پرآوازه ایتالیایی، میگل آنجلو مردیسی ۱۵ کاراواجو ۹/
- اسطوره ناریسیوس ۱۰/
- داستان اِکو و ناریسیوس در اسطوره‌شناسی یونان ۱۲/
- خودشیفته کیست؟ (یک نمونه) ۱۴/
- اختلال شخصیت خودشیفتگی را بشناسیم ۱۵/
- نمایش «خود» چندلایه در فیلم لامینور ۲۰/
- ناریسیسم جمعی ۲۴/
- ناریسیوس (اسطوره‌شناسی یونانی) ۲۵/
- مقایسه خودشیفتگی فردی، خودشیفتگی جمعی، و خودشیفتگی فرقه‌ای ۲۷/

درباره تروریسم – که برای همه مردم جهان خطرناک است – آشکار کنند، که در صورت اثبات حتی می‌توانست جلوی جنگ و محاصره را بگیرد؛ اگر بر دقت روایت‌تان مطمئن بوده‌اید و ریگی در کفش‌ها نداشته‌اید، موظف بوده‌اید دعوت کنید، چرا نگریدید؟ آن نورافشانی‌های شب‌هنگام ۲۱ بهمن در سوگ بزرگ مردم چه معنایی داشته است؟



اما در مورد بیماری

پزشک هستی و حتماً دروس روان‌شناسی ۱۰۱ و ۱۰۲ را گذرانده‌اید و حتماً می‌دانید خودحق‌پنداری و خودحق‌به‌جانبی همیشگی به کدام بیماری اشاره دارد. می‌دانید برای کدام بیماران هرچه استدلال و مدرک و سند و شاهد ارائه دهید، نه می‌شنوند و نه می‌بینند و نه تعقل می‌کنند که مطابق متن مقدس از مصادیق کفر هستند؟ شگفت‌انگیزتر آن که این بیماران که حاضر نیستند بدانند حقیقت کدام است و ناحقیقت کدام، قاطعانه می‌گویند «ما مؤمن هستیم و حقیقت، دیگران کافر و ناحقیقت». چنین ناپاسخ‌گویی‌ای نشانه قاطع کدام بیماری است؟

قطعاً پزشکی متخصص و حاذق هستی و به احتمال قریب به یقین خواهید پرسید که مگر پزشک متخصص هستی که تشخیص بیماری می‌دهید. پرسش درستی است. اما نظر به این که این بیماری می‌تواند آسیب‌های فراوانی بر دیگران نیز بگذارد، اگر آسیب‌ها و زیان‌ها بر دیگران از یک حدی بگذرد و به استیصال برسد، آن دیگران هم – که بخش بزرگی از مردم کشور هستند، اگرچه تخصص ندارند – می‌توانند و حق دارند و ناچارند تشخیص بیماری بدهند تا بتوانند تا جای ممکن از میزان آسیب‌ها بکاهند، به ویژه، هنگامی که خود بیمار باور نداشته باشد که بیمار است.

زنده‌یادان وحیده، روان‌شناس، و استاد مهرجویی، فیلسوف، در فیلم «لامینور» جامعه‌مان را کالبدشکافی کردند. لواسانی (با بازی سیامک انصاری) پدری است مستبد و متکبر که هیچ سلیقه‌ای جز سلیقه خودش را بر نمی‌تابد، در خانواده‌ای (ایران) که در میان اعضایش و اطرافیانش از سکولار و اصلاح‌طلب و محافظه‌کار و... حضور دارند.

نیازی نیست اساتیدتان بیماری را پیدا کنند و درمانش را، فیلم «لامینور» را با دقت ببینید!

«...یکی از برادرهای اصلاح‌طلب، پیامی داده است که اگر درست باشد فاجعه است. گفتم حکم می‌دهم به این آدم برود بررسی کند، به وزیر محترم اعلام کردم به اساتید بگویند بررسی کنند، بیماری را پیدا کنند و درمانش را و اگر قرار است ما خودمان را اصلاح کنیم باید خودمان اصلاح کنیم...»

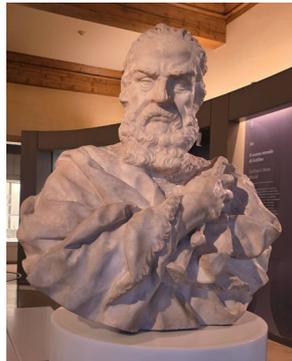
«مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لایسمع الا دعاء و نداء ثم یبکم عمی فهم لایعقلون»

کفر این است که آدم نشنود، کفر این است که نبیند، می‌بیند ولی نبیند، می‌شنود ولی نشنود، و تعقل نکنند، کفر یعنی همین، چرا نباید بتوانم ببینم؟ چرا نباید بشنوم؟»

دکتر پزشکیان

فقط کافی است جناب دکتر سال‌ها پیش بینی‌های گوناگون ماهنامه ریزپردازنده را بخوانند که درباره پیامدهای سیاست‌ها و تصمیم‌سازی‌های نابخردانه بوده است که به وقوع پیوستند، از سخت‌گیری‌ها درباره حجاب و ماهواره و اینترنت گرفته تا تورم و احتمال بروز یک جنگ ویران‌گر و پیامدهای جنگ. نظر به این که این دست مقالات ماهنامه ریزپردازنده با صدای بلند و بدون خودسانسوری و بدون هیچ تعارفی نوشته می‌شد، خوانده می‌شد، اما شنیده نمی‌شد، دیده نمی‌شد، چون در عمل همچنان که گفته‌اید چشم‌ها و گوش‌های مسئولان بسته بوده‌اند. اعترافی دیرهنگام؟ ندیدن حقایقی که گفته یا نوشته می‌شود، یا کُفر به بیان شما، یکی از نشانگان قاطع یک بیماری مشهور نیز هست، کدام بیماری؟

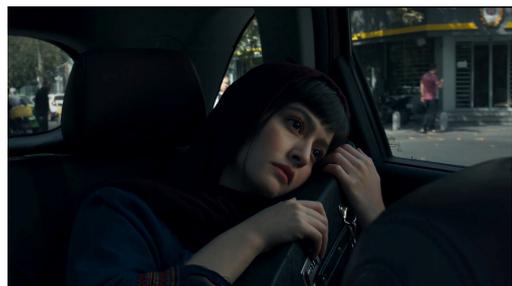
متأسفانه ادعای دکتر شکوری‌راد به دلایل مختلف مقرون به واقع است، مثلاً به دلیل نگاه به سوابق سوء گذشته، خودحق‌به‌جانبی یا خودحق‌پنداری همیشگی حاکمان، یا بی‌تفاوتی دولت خودتان. حکومت‌هایی که برای مردمشان احترام قائلند، در موارد مشابه در اقدامی عاجل خبرنگاران خارجی و سازمان‌های حقوق بشری را برای دیدن اسناد و مدارک و شواهد تروریستی دعوت می‌کنند تا حقیقت را



سهند، پسرعموی نادى، همچون يك نيروى اطلاعاتى و خبرچين براى لواسانى، پدر نادى، خبر مى دهد كه دخترش در حال اجراى يك قطعه موسيقى به اتفاق دوستانش است و ويدئوى آن را لايو در اينستاگرام گذاشته است. پدر بلافاصله به مكان اجرا مى آيد و با قلدرى اجراى موسيقى را به هم مى زند. نادى مى گويد نه خودش و نه دوستانش برنامه اى براى پخش از اينستاگرام نداشته اند. سهند، پسرعموى نادى همچون يك سازمان اطلاعاتى براى پدر كار مى كند.



پدر نادى، كاوه آفاق را تهديد مى كند و مى پرسد پدرت كجاست، پاسخ مى شنود كه زندان است. مى پرسد به چه جرمى، پاسخ مى شنود كه دستمزدش را مى خواست. مى گويد، آن وقت تو در اينجا نشسته اى ساز و مزقون مى زنى؟ پاسخ مى شنود كه «اينم يه جورشه حاجى جون، مسالمت آميزه» (كه اشاره اى است به اعتراضات مسالمت آميز مردم عليه حكومت خودشيفته و چشم و گوش بسته).



پدر به نادى مى گويد باغى شدى، شورش مى كنى؟ و نادى را بر مى گرداند، و در صحنه بازگشت، افكار غمگينانه نادى با تكنيك گفتار بر روى فيلم بازگو مى شود: «تا اونجاى كه به ياد دارم هميشه تو زندگى يك جورى تحقير و سركوب شدم، هر وقت خواستم سرى بلند كنم زدند تو سرم، هم تو مدرسه، هم تو خونه، هم دانشگاه، خيابون، رستوران، كافه. همه جا يكى هست كه به من امر و نهي كنه، اين كارو بكن، اون كارو بكن.»

فيلم لامينور از زندگى تحت حكومت خودشيفتگان مى گويد.

از سده پانزدهم ميلادى به بعد، تعداد زيادى از دانشمندان، فيلسوفان، و هنرمندان در اروپا آثار مهمى خلق كردند و نشان دادند كه خودشيفتگان كليسا بهتر است دين را از سياست جدا كنند. گاليله يكي از پيشگامان چنين حركتى بود كه بعدها به مدرنيته مشهور شد. همه اين آثار در دسترس ما بوده اند و ترجمه هاى فراوانى از آنها به زبان فارسى شده است. با وجود اين همه آثار كه مزايای سكولاريسم يا ليبرال دموكراسى را شرح داده اند بخشى از روحانيت، حكومت را همچنان حق خود و باورهاى خود را حقيقت محض مى داند و ديگران را كافر (به معنى پوشاننده حقيقت).

اين واقعيت جامعه ماست، آنها با وجود ناكارآمدى هاى شان و تجربه هاى تلخ اروپا همچنان خود را محق به حكومت مى دانند. در چنين وضعيتى مفهوم سكولاريسم بى معنا مى شود. راه حل جدائى است كه امروزه ابزارهاى شهر هوشمند به گونه اى مى توانند فراهم كنند كه انسجام ملّى به هم نخورد.

شرح تصاوير: در بالا تلسكوپ و پرگار گاليله و در پايين تنديس و يك نقاشى از چهره گاليله، اثر سانتى دى تيتو. (عكس از مزده حمزه تبريزى؛ موزه گاليله، فلورانس)

هنگامى كه در انتهای فيلم، نادى، فرزند خانواده (با بازی پردیس احمدیه) به استیصال می رسد و ناچار به جدایی می شود به نوع بیماری پدر می توانیم پی ببریم: بیماری خودشیفتگی بدخیم، که درمان پذیر نیست، چون معمولاً خودشیفتگان اساساً نمی پذیرند که بیمار هستند، و بر این باورند که دیگران بیمارند. گذشته از آن، پذیرش بیماری به معنی پذیرفتن کمال خودشان است، که برای شان قابل پذیرش نیست؛ یا حتی اگر بیماری خود را بپذیرند، خودشیفتگی با هیچ دارویی قابل درمان نیست، مگر با سال ها روان درمانی و فلسفه درمانی و هنر درمانی.

در اروپا سده ها طول کشید تا با تلاش های دانشمندان، هنرمندان، و فلاسفه بزرگی چون گاليله، کوپرنیک، فرانسیس بیکن، ساندرو

در سکانس پایانی فیلم لامینور، همان‌گونه که بسیاری از روان‌درمان‌گرهایی که از درمان بیماران خودشیفته بدخیم خود قطع امید می‌کنند و جدایی را به اطرفیانی که مورد سوءاستفاده یا تحت آزار قرار می‌گیرند توصیه می‌کنند وحیده و استادمه‌رجوئی یک جدایی آرمانی را در فیلم «لامینور» به تصویر در می‌آورند.



پس از حضور نیروی انتظامی در خانه و به هم خوردن مراسم جشن تولد، نادی با گیتارش به یک پارک می‌رود. دوستان هم‌نوازی‌اش نیز می‌آیند.



مردم می‌آیند و تشویق می‌کنند.



این مکان رؤیایی و اتوپیایی که حکومت خودشیفتگان در آن راه ندارد آرزوی نادی است، که اشک شوق را بر گونه‌هایش سرازیر می‌کند.

بوتیجلی، میکِل آنژ، داوینچی، پاسکال، دکارت، نیوتن، جان لاک، داروین، فروید، و... مردم به بیماری خودشیفتگی کلیسا پی ببرند و کلیسا را مجبور کنند که از سیاست کنار بکشد.

خطر خودشیفتگی بدخیم فقط از جانب فرد یا جمع خودشیفته نیست که حاضرند خودشان آسیب ببینند اما قربانی‌شان ضربه‌هایی سنگین بخورد و لذت ببرند، اگر خودشیفته قدرتمند یا متمول باشد، خیلی زود اطرافش را کاسبانی می‌گیرند که این بیماری را خوب می‌شناسند و خوب می‌دانند که **چاپلوسی** امتیازات بسیار بزرگی را می‌تواند برای آنها فراهم کند، حتی به قیمت درگیر کردن کشور به جنگ‌های بیهوده و ویران‌گر. اتفاقاً مشکلات بزرگ را در **حکومت خودشیفتگان** چنین افرادی پدید می‌آورند، به ویژه آن که خودِ خودشیفتگان نیز از وجود چنین افرادی برای ضربه‌زدن به قربانیان خود بهره می‌گیرند و لذت می‌برند. هنگامی که پاسخ گو نیستند چرا نبرند؟

از همین روی، همان‌گونه که بسیاری از روان‌درمان‌گرهایی که از درمان بیماران خودشیفته خود قطع امید می‌کنند و **جدایی** را به اطرفیان آنها توصیه می‌کنند **وحیده** و **استادمه‌رجوئی** یک **جدایی آرمانی** را در فیلم «لامینور» به تصویر در می‌آورند. واقعیت را باید پذیرفت، با وجود تلاش‌ها و فداکاری‌های بیش از ۱۲۰ سال گذشته، **رفورمیسم شکست خورده** است؛ از همین روی، **جدایی** یک راه چاره منطقی است. در مقالات متعدد **ماهنامه ریزپردازنده** نشان دادیم که با **ریاضیات و ابزارهای شهر هوشمند** می‌توان **افراز منصفانه** را پدید آورد و **آرمانی** را برای هر دو **گروه دموکراسی خواهان** و **مشروع خواهان** پدید آورد. زنده‌یادان برای دیده‌شدن و شنیده‌شدن فیلم **لامینور** چه تلاش‌ها که نکردند، حتی سرشان را برای این فیلم دادند. مطابق معمول، شنیده و دیده نشد، نه از جانب **مشروع خواهان خودشیفته**، که حتی از جانب **روشنفکر نمایان خودشیفته‌ای** که صداهای متفاوت را اصلاً نمی‌شنوند، و **آبرشاهکار «لامینور»** را مسخره می‌کنند، و **دیر شد**. □



برای جشن تولد پدربزرگ تعداد زیادی نیروی امنیتی گسیل شده است!

فاجعه دی ماه،

نارسیسیسم فرقه‌ای بدخیم،

و فیلم «لامینور»

می‌کند. نادى (با بازی پردیس احمدیه)، دختر این خودشیفته، که عاشق موسیقی است، نماد سکولارها و بخش مدرن جامعه است. او و پدر بزرگش (با بازی علی نصیریان) - که یک استاد دانشگاه و نماد روشنفکری و نماد نهاد دانشگاه با رگه‌هایی از اصلاح‌طلبی است - موسیقی را عاشقانه دوست دارند. سهند، پسرعموی نادى (با بازی مهرداد صدیقیان)، که در فروشگاه پدر کار و در مورد نادى (سکولارها) همچون یک نیروی اطلاعاتی عمل می‌کند نماد سازمان کنترل و اطلاعات و گاه نماد اصلاح‌طلبان درون حکومتی است. کاوه آفاق، خواننده و نوازنده راک با صدای گیرایی که دارد نیز نماینده هنرمندان معترض است، و....

پدر هربار که متوجه عشق دخترش به موسیقی می‌شود به شدت ناراحت و بارها دچار ناراحتی قلبی می‌شود. یک‌بار که پدر سرزده به خانه می‌رسد و شاهد نوازندگی دختر می‌شود تحمل از دست می‌دهد، فشار خورش بالا می‌رود، و انتخاب یک گزینه از دو گزینه را از دخترش می‌خواهد، یا موسیقی یا عاقبت می‌کنم. یا در یک گفت‌وگوی دیگر او موسیقی را همان‌گونه که دوست دارد معنی می‌کند، موسیقی یعنی جدایی. بی‌گمان، جدایی که یک راه حل روان‌شناسانه برای نارسیسیسم پاتولوژیک^۳ (بیماری نارسیسیسم) است بسیار بهتر از رنج و عذاب پیوسته و بیماری قلبی و حتی مرگ ناگهانی و خودکشی است.

نادی تلاش می‌کند در غیاب پدر که به سفر رفته است برای پدر بزرگش پنهانی جشن تولد برگزار کند، که نماد رواداری فرهنگی تاریخ گذشته، چه گذشته موسیقایی نزدیک، چه گذشته موسیقایی دور، یا نماد نهاد دانشگاه است که به دلیل اشتباهی که در نشان دادن مسیر درست مرتکب شده است و معتقد است موجب گمراهی و خسارتی جبران‌ناپذیر شده است (که می‌تواند به انقلاب ۱۳۵۷ اشاره داشته باشد) سوگوار و سیاه‌پوش است، و نه تنها نمی‌تواند خودش را بیخشد، بلکه به دلیل انقلاب‌هراسی ناشی از انقلاب فاجعه‌بار ۵۷ از دگرگونی‌های ساختاری می‌هراسد. این استاد دانشگاه (یعنی نهاد دانشگاه) در ارائه راه حل و تجویز روش درمان ناتوان و خود یک قربانی نارسیسیسم شده است. نادى به عنوان نماینده نسل جوان و روشنفکر با این کار می‌خواهد تولدی دیگر را برای این گذشته روادارانه و برای غلبه بر هراس‌های نهاد دانشگاه و تشجیع این نهاد

در مقاله «روان‌شناسی و اتوپای افراز در فیلم لامینور» که در پی‌دی‌اف «نارنجی‌پوش، لامینور» آمده است و در آرم‌داد سال ۱۴۰۳ منتشر کردیم، به اختصار فیلم «لامینور»، این شاهکار بزرگ سینما را تحلیل کردیم و از دقت روان‌کاوانه و فلسفی این فیلم در تحلیل مشکلات جامعه‌مان که پس از ۱۲۰ سال نتوانسته است به لیبرال-دموکراسی دست پیدا کند و نتوانسته است در مسیر توسعه پایدار قرار بگیرد و همچنین درباره راه‌حلی که روان‌شناسی و فلسفه در اختیارمان می‌گذارد نوشتیم، بی‌آن که تحلیل روان‌شناسانه فیلم را باز کنیم.

فاجعه باورنکردنی خونین دی‌ماه ۱۴۰۴ با هزاران کشته نشان داد که شناخت فیلم از بیماری و تجویزی که برای درمان ارائه می‌دهد، یعنی «جدایی و افراز» کاملاً درست بوده است و دقتی تحسین‌برانگیز داشته است.

تعداد فوق‌العاده زیاد کشته‌ها علامت بیماری بی‌مسئولیتی‌ای است که فیلم «لامینور» به طور غیرمستقیم به آن اشاره کرد و حالا بسیار حاد و فوق‌العاده بدخیم شده است: نارسیسیسم فرقه‌ای^۲ (یا بیماری خودشیفتگی فرقه‌ای بدخیم).

تقریباً اکثر روان‌کاوان و روان‌درمان‌گرها و روان‌پزشکان برای پیش‌گیری از تروما جدانشدن از بیمار نارسیسیست بدخیم را توصیه می‌کنند، حتی اگر همچون فیلم «لامینور» جدایی از خانواده باشد.

لامینور فیلمی درباره یک خانواده - که نمادی از مردم ایران است - با دو سبک زندگی ناسازگار است. لواسانی (با بازی سیامک انصاری)، پدر خانواده - نماد یک عضو یا رهبر یک فرقه خودشیفته - یک فرش فروش ثروتمند، ضد موسیقی، ضد رسانه‌های اجتماعی و ناروادار است، و مادر خانواده (با بازی بهناز جعفری) با او همراهی

³ pathological

¹ <https://www.rizpardazandeh.com/articles/riz308/riz308.pdf>
² collective narcissism

در سکانس پایانی، **نادی** که از شکست جشن تولد به شدت غمگین است تصمیم می‌گیرد با گیتارش از خانه نارواداران پدیری بیرون برود و در گوشه‌ای از یک پارک گیتار بنوازد، و جشن تولد پدربزرگ را چه تخیلی باشد، چه واقعی _ در این **پارک اتویپایی** برگزار کند. رؤیای **نادی** تحقق می‌یابد و دعوت‌شدگان یکی‌یکی سر می‌رسند و جشن تولد پدربزرگ را با شادی‌ای غیرقابل وصف در محیطی دور از نارواداران برگزار می‌کنند.

رواداری شدنی نیست، گفت‌وگو، نقد، و حتی خشونت راه حل **خانواده** (یا **ایران**) نبوده است، اصلاً چرا پدر خانواده به دلیل **خودحقوق‌پنداری** بارها و بارها سکنه کند؟ چرا پدربزرگ از رفتار پسرش غمگین باشد؟ چرا زندگی برای دختر عذاب باشد؟ و چرا سکولارها و پیروان ناروادار ایدئولوژی ولایت فقیه نتوانند آرمان‌شهرهای خودشان را مستقل از هم بسازند؟

یک نتیجه ضمنی و ساده‌شده از «**پارادوکس رواداری**» **کارل پوپر** آن است که **اجتماع رواداران و نارواداران ممکن نیست**. **جان رالز** فیلسوف برجسته دیگر معاصر نوعی **مصالحه** در **اجتماع رواداران و نارواداران** را راه حل می‌داند، که راه حلی احتمالی و شکننده است. تجربه ۱۲۰ سال گذشته نشان داده است که بین مشروعه‌خواهان و دموکراسی‌خواهان **مصالحه‌ای** که بتواند شکل‌گیری **ملت-دولت** را در ایران ممکن کند ناشدنی است. اساساً تا زمانی که بیماری‌ای که از ۴۷ سال پیش به **حکومت خودشیفتگان** انجامیده است درمان نشود _ که در کوتاه‌مدت به نظر شدنی نیست _ **مصالحه ممکن نیست**.



هنگامی که پدربزرگ خودش را به فرمانده نیروها معرفی می‌کند که استاد دانشگاه است، در اصل به ذلت نهاد دانشگاه اشاره دارد. شگفت‌تر آن که این فرمانده با پدربزرگ درد دل می‌کند و می‌گوید «اتفاقاً پسر خود من هم عاشق موسیقی است، و زر زر سازش از صبح تا شب در خانه‌مان هست.»

قربانی نارساییسم بیافریند، و لباس سیاه را از تن او، یعنی از تن دانشگاهی که با **انقلاب فرهنگی** از سرشت خود کاملاً دور شد. به در آورد، و راهی برای حل مشکلات نسل جوان، همچون مشکلاتی که خودش با آنها رو در روست، گشوده شود، که شدنی نیست.



جشن تولد پدربزرگ نمادی است از دعوت به اعتراض‌ها، که معمولاً با حضور پرتعداد نیروهای انتظامی و هراس‌مدعوین از آنها در نطفه خفه می‌شده است. هنگامی که لواسانی، پدر نادی، ناگهانی و نابه‌هنگام از سفر سر می‌رسد (که نشان می‌دهد خبر برگزاری جشن تولد از طریق یک خبرچین، یعنی سهند، به او و به پلیس رسیده بوده است)، به پلیس می‌گوید «او دختر من نیست، ببردش، حبس ابدش کنید».

حضور نیروی انتظامی، در کنار در، مدعوین را می‌هراساند، و در نتیجه به جز «پلیس ارشاد» که برای تفتیش **خانه‌ای** که جشن گرفته است (و نماد **ایران** است) وارد می‌شود، تقریباً کسی به میهمانی نمی‌آید. صحنه‌های تکان‌دهنده فیلم کم نیست، خشونت پدر علیه دختر یا سکنه‌های پدر، اما هیچ‌کدام تکان‌دهنده‌تر و غم‌انگیزتر از لحظه‌ای نیست که پدربزرگ در این مجلس میهمانی خود را به **نیروی انتظامی** _ که به دلیل مقابله با یک سبک زندگی ناسازگار با ایدئولوژی رسمی از وظیفه ذاتی‌اش دور افتاده است _ معرفی می‌کند: **استاد بازنشسته دانشگاه هستم، که اشاره به دانشگاه منفعل، فرتوت، و ناتوان‌مان دارد، دانشگاهی که قادر نیست فرهنگ‌آفرینی کند و با یک دگرگشت فرهنگی مسائل کشور را حل کند. دانشگاه با فتوای ارتداد، اتهام توهین به مقدسات، سیاست النصر بالوعب، و تحت سلطه ولایت فقیه عملاً دانشگاه نیست.**

پدر به طور غیرمنتظره سر می‌رسد، و از دیدن مجلس میهمانی بازمه دچار ناراحتی قلبی می‌شود، و هم‌زمان طوفان در می‌گیرد و تدارکات جشن تولد را در هم می‌ریزد. طوفان در این سکانس بر ناشدنی بودن هم‌زیست‌پذیری و زندگی با یک **خودشیفته** در یک مکان تأکیدی دیگر دارد.

گذار مسالمت آمیز برای گریز از جنگ

حدود نیم سده به بهانه حجاب، به بهانه موسیقی، ماهواره، پوشاک، و... بخش بزرگی از مردم را شکنجه و عذاب داده‌اید. آنها خشمگین هستند با خشمی فوق‌العاده انباشته. با نادانی یا دانسته آتش این خشم انباشته را در روزهایی که بخش مدرن جامعه به شدت سوگوار بوده است، با آتش‌بازی ۲۱ بهمن بسیار شعله‌ورتر کردید، این اقدامات می‌تواند خطرات بسیار بزرگی برای کیان ایران، این کهن‌ترین تمدن جهان داشته باشد.

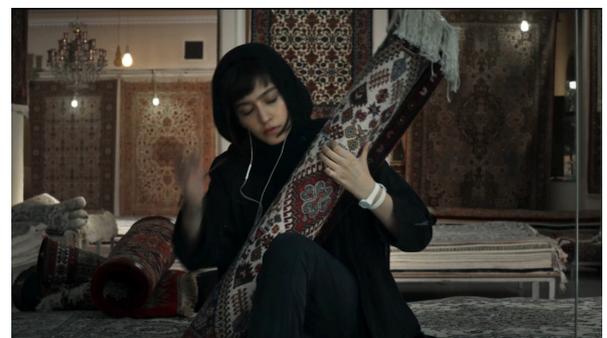
حکومت خودشیفتگان به دلیل پافشاری ۲۰ساله بر حفظ صنعت شدیداً زیان‌بار و بیهوده غنی‌سازی، مقصر محاصره نظامی ایران توسط قدرتمندترین نیروی نظامی جهان با انبوهی از سلاح‌های هسته‌ای - که حمایت ده‌ها کشور ثروتمند و قدرتمند جهان را نیز دارد - و احتمال وقوع جنگی فوق‌العاده ویران‌گر و بیهوده است. حتی اگر یک ناو این نیروی قدرتمند به قعر دریا برود هیچ سودی به حال کشوری که ویران شده است ندارد. مگر نمی‌دانستند که آمریکا متحد اسرائیل است؟ یک ویژگی ذاتی خودشیفتگان است که درکی از توازن قوا نداشته باشند.

وحیده و استاد مهرجوئی با هدف نصر با رعب و خاموش کردن انقلاب حجاب اختیاری و وحشیانه کشته شدند؛ موفق نشدند. نصر با رعب برای جامعه خشمگین مؤثر نخواهد بود. جنگ هیچ فایده‌ای برای کشور ندارد، به جز برای کاسبان جنگ. حکومت خودشیفتگان و کاسبان جنگ و تحریم اطراف‌شان ده‌ها مشکل بنیادی کشور مانند آلودگی هوا در ده‌ها شهر بزرگ کشور، مسائل زیست محیطی، یا نوسان شدید قیمت‌ها را رها کرده‌اند که ستمی بسیار بزرگ بر ۹۰ میلیون نفر جمعیت کشور است، و ۴۷ سال است که بر ستمی که ۲۰۰۰ کیلومتر آن‌سوتر بر ۲ میلیون نفر رفته است اشک می‌ریزند.

افراز منصفانه شهر هوشمند می‌تواند حساب‌گری را در ذهن خودشیفتگان تحریک کند تا منطقی‌تر بیندیشند. **دست‌رسی بی‌حساب و کتاب به پول‌های کلان یکی از عوامل اصلی بروز بیماری خودشیفتگی بدخیم است، که ثروت نفت و سایر منابع کشور فراهم کرد.** مقالات متعددی در ماهنامه ریزپردازنده درباره **افراز منصفانه شهر هوشمند** منتشر شده است؛ با چنین راه حلی یا دست کم با یک واتیکان هوشمند می‌توان یک گذار مسالمت‌آمیز را برای گریز از جنگ داخلی و خارجی طراحی کرد؛ به عنوان نمونه، مقالات پی‌دی‌اف زیر در این باره است:

<https://www.rizpardazandeh.com/articles/riz294/rizpardazandeh294.pdf>

کشتار دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که هم‌زیستی و رفتن به سوی توسعه پایدار با ناریسیسم فرقه‌ای حاکم ممکن نیست. فرقه مدرن ولایت فقیه علت‌العلل شکست ۱۲۰سال تلاش‌های دموکراسی‌خواهانه بوده است. از همین روست که فلسفه عصر پیشا-شهر هوشمند نمی‌تواند راهی جلوی پای نادی، یعنی دموکراسی‌خواهان ایران بگذارد.



هنگامی که خودشیفتگان ساز را از دستان یک عاشق موسیقی می‌گیرند حتی با تخیل خود ساز می‌زند. نادی در تصویر بالا با چاقو همچون یک رهبر ارکستر یک سمفونی از بنهون را هدایت می‌کند، و در تصویر پایین با فالچیه لوله‌شده در تصور خود ویولون می‌نوازد.

راه حل رؤیایی و البته واقع‌گرایانه وحیده (روان‌شناس-سینماگر) و استاد مهرجوئی (فیلسوف-سینماگر) برای **پایان دادن به تروما** و پایان دادن به رنج‌هایی که پایان‌ناپذیر می‌نمایند، یک **جدایی هم‌زیست‌گرایانه اتویایی** است - که با فناوری امروز شدنی و کاملاً عملی است. همچنان که در مقالات مختلف وبگاه ریزپردازنده آمده است فناوری‌های شهر هوشمند، اینترنت چیزها، اینترنت آدم‌ها، اینترنت مکان‌ها، و افراز منصفانه^۴ می‌توانند این رؤیا و این آرمان‌شهر را به واقعیت تبدیل کنند. با آن که این راه‌حل به موقع شنیده نشد، هنوز می‌تواند فرصت برای یک گذار مسالمت‌آمیز برای دور شدن از جنگ‌های داخلی و خارجی فراهم کند.

⁴ Internet of Things
⁵ Internet of Humans
⁶ Internet of Places
⁷ fair division



تابلوی «نارسیسوس» اثر نقاش پرآوازه ایتالیایی، میکل آنجلو مردیسی دا کاراواجو (۱۶۱۰-۱۵۷۱).

خودشیفتگی فراتر از عشق و شیفتگی به خویش است، چون آن قدر در خود می ماند و در خود فرو می رود و دیگری را نمی بیند که می میرد. خودشیفتگی خروج از انسان بودگی است، چون انسان بدون عشق به دیگران انسان نیست. از نگاه خودشیفته تنها خودش خوب است و دیگران بد. کاراواجو، نقاش پرآوازه ایتالیایی، در این تابلوی خود، نارسیسوس خودشیفته را در تاریکی نشان می دهد، کسی که حقیقت و نیکی را فراموش کرده است و اهریمن وار می زند.

(عکس از مژده حمزه تبریزی؛ گالری ملی هنر باستانی؛ رم)

اسطوره ناریسیوس



در اساطیر یونان باستان، ناریسیوس^۱ مردی جوان و بسیار زیبا و خوش قیافه بود. خودش می‌دانست بسیار جذاب است، و در نتیجه، انتظار داشت دیگران به او احترام زیادی بگذارند. با وجود این، ناریسیوس با بی‌رحمی به کسانی که شیفته جذابیتش می‌شدند و احترامش می‌گذاشتند کم‌توجهی یا بی‌توجهی می‌کرد. خودپسندی و بی‌رحمی‌اش سبب شد مورد غضب نِمیس^۲ (الهه انتقام) قرار گیرد. این خدای یونان باستان مصمم شد از ناریسیوس به دلیل طرد ناجوان‌مردانه دیگران انتقام بگیرد.

نِمیس مجازاتی شگفت را برای ناریسیوس مقرر کرد: ناریسیوس به این مجازات شگفت‌انگیز محکوم شد که بقیه عمر خود را مجذوب زیبایی خودش بماند. از همین روی، یکی از روزها که ناریسیوس در طبیعت قدم می‌زد و به یک برکه رسید، و کنار آن ایستاد و بازتاب چهره خود را در آب تماشا کرد، چنان مجذوب چهره خود شد که دیگر نتوانست نگرستن به خود را رها کند و در کنار برکه خیره به چهره‌اش آن‌قدر ماندگار و ثابت باقی ماند که از گرسنگی مُرد.

مفهوم مدرن ناریسیسیسم یا خودشیفتگی از این داستان، که از اساطیر یونان باستان سرچشمه می‌گیرد، بر گرفته شده است. امروزه، ناریسیسیست را به عنوان شخصی توصیف می‌کنند که درباره خودش به گونه‌ای نامعمول می‌اندیشد و خود را برتر از دیگران می‌داند، و خواهان توجه و تحسین زیادی است، و بر این باور است که ویژه و یگانه است.

اما این داستان نگاهی سرسری و ساده به یکی از بیماری‌های روانی‌ای دارد که می‌تواند خطرات بزرگ یا هزینه‌های سنگینی را برای اطرافیان بیمار یا حتی کل جامعه پدید بیاورد. بسیاری از مردم شناخت‌شان از این بیماری را از داستان ناریسیوس می‌گیرند که در توصیف این بیماری اطلاعات بسیار اندکی به دست می‌دهد، و در نتیجه درک درستی از این بیماری ندارند. واقعیت آن است که این داستان بیشتر فقط ریشه واژه ناریسیسیسم را می‌نمایاند و تنها بر یکی از خطرات این بیماری تأکید دارد.

ناریسیوس (Narcissus) در اسطوره‌شناسی یونان باستان، جوانی زیبا و دل‌ریا بود که به خاطر زیبایی شگفتش شهرت داشت. داستان او به عنوان یک هشدار درباره خطرات خودشیفتگی و عشق به خود مطرح می‌شود.

طبق افسانه‌ها، ناریسیوس به قدری شیفته زیبایی خود بود که وقتی تصویر خود را در آب دید، عاشق آن شد و نتوانست از آن دل بکند. او در نهایت در کنار آب جان باخت یا به گیاه ناریسیوس (گل نرگس) تبدیل شد، که به این ترتیب نام او بر این گیاه گذاشته شد.

این داستان نمادین، مفهوم خودشیفتگی را به تصویر می‌کشد و به عنوان یک درس اخلاقی درباره خطرات عشق به خود و نادیده گرفتن دیگران شناخته می‌شود. در روان‌شناسی مدرن، واژه «ناریسیسیسم» از نام او گرفته شده و به ویژگی‌هایی اشاره دارد که در زیر توضیح داده شده است.

ناریسیسیسم یا خودشیفتگی به حالتی اشاره دارد که فرد به طور مفرطی به خود و ویژگی‌های خود توجه می‌کند و احساس برتری زیادی نسبت به دیگران دارد. این ویژگی می‌تواند در رفتار و نگرش فرد نسبت به دیگران تأثیر بگذارد و منجر به مشکلاتی در روابط اجتماعی و عاطفی شود.

ناریسیسیسم می‌تواند به شکل‌های مختلفی بروز کند، از جمله:

۱. خودمحوری: فرد تنها به نیازها و خواسته‌های خود توجه دارد و احساس همدلی با دیگران ندارد.

۲. نیاز به تحسین: فرد به طور مداوم به تأیید و تحسین دیگران نیاز دارد.

۳. احساس برتری: فرد ممکن است احساس کند که از دیگران بهتر و مهم‌تر است.

ناریسیسیسم می‌تواند به عنوان یک ویژگی شخصیتی در نظر گرفته شود، اما در برخی موارد، ممکن است به «اختلال شخصیت ناریسیسیستی» تبدیل شود که نیاز به درمان روان‌شناختی دارد.

شرح تصویر: این نقاشی یک اثر مشهور فرانچسکو کورادی (Francesco Curradi) نقاش برجسته ایتالیایی (۱۶۶۱-۱۵۷۰) به نام «چشمه ناریسیوس» است. در این نقاشی به نگاه ملتسمانه سگ به ناریسیوس توجه کنید. ناریسیوس فقط در خود فرو رفته است و هیچ توجهی به سگ ندارد.

(عکس از موزه حمزه تبریزی؛ موزه Plazzo Pitti؛ فلورانس)

¹ Narcissus

² Nemesis



خودشیفتگی یعنی ندیدن دیگران و محوشدن در خود. من خدا یا نماینده خدا هستم، من حقیقت هستم، همه مردم باید دستورات من را اجرا کنند.

عکس از هوش مصنوعی Nano Banana



بی گمان، این عکس یکی از شاهکارهای عکاسی در تاریخ سینماست، گویاتر و گیراتر از بسیاری از نقاشی‌های مشهور دوران رنسانس و روشنگری.

پدربزرگ، استاد بازنشسته دانشگاه، که نماد نهاد دانشگاه در فیلم **لامینور** است همین که در می‌یابد که پدر (نماینده مشروعه خواهان) در حال رسیدن به خانه است، دوان دوان خود را به دختر (نماینده سکولارها) می‌رساند و می‌گوید: **پاشو جمع کن، بابات داره میاده!** ستور را خودش بر می‌دارد تا پنهان کند. **وحیده و استاد وضعیت فجیع نهاد دانشگاه را** — که خود قربانی نارسسیسم است — به گویاترین شکل در این صحنه نمایانده‌اند.

رنج‌هایی که اطرافیان از یک نارسسیست بدخیم می‌کشند کم نیست، حتی معمولاً این افراد خودشان در نهایت دچار بیماری‌های روانی می‌شوند. جدایی از چنین بیماری در مواقعی که رنج‌ها پایان‌ناپذیر می‌شوند بهترین راه حل است.

(عکس از صفحه اینستاگرام فاطمه حسونند)

هنر و داستان نارسسیسوس

هنرمندان بزرگی، مانند کاراواجو، نقاش پرآوازه ایتالیایی، یا فرانچسکو کورادی^۳ نقاش برجسته ایتالیایی (۱۶۶۱-۱۵۷۰)، جان ویلیام واترهاوس^۴ نقاش بریتانیایی (۱۹۱۷-۱۸۴۹)، یا سالوادور دالی، هنرمند بزرگ اسپانیایی به داستان نارسسیسوس با نگرشی فلسفی پرداخته‌اند.

فیلم «لامینور»، شاهکاری درباره خودشیفتگی فردی و خودشیفتگی فرقه‌ای

اما این زیگموند فروید بود که اختلال شخصیت نارسسیسم را به عنوان یک بیماری شناخت و از آن پس هنرمندان به ویژه در حوزه سینما با فیلم‌های مختلف به گونه‌ای دقیق‌تر و علمی‌تر و حتی فلسفی‌تر به این بیماری پرداختند. فیلم «لامینور» — که فیلم‌نامه آن را یک روان‌شناس (وحیده محمدی‌فر) و یک فیلسوف (استاد مهرجویی) نوشته‌اند — با دقتی کم‌نظیر مضامین روان‌شناسانه و فلسفی این بیماری را به لحاظ فردی و اجتماعی با توجه به فرهنگ ایران به تصویر در آورده است. این فیلم همچون بسیاری از آثار استاد مهرجویی و همچنین وحیده محمدی‌فر در سبک سهل ممتنع است: داستانی ساده، اما با مفاهیم فلسفی و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پیچیده.

این فیلم در حقیقت می‌خواهد به این پرسش پاسخ بدهد که چرا کشور ایران با وجود جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌های فراوان ۱۲۰ ساله به انسداد سیاسی و فکری رسیده است و نتوانسته است که یک دموکراسی لیبرال بر پا کند و در مسیر توسعه پایدار قرار بگیرد. شگفت آن که جامعه نه تنها به آن اهداف دست نیافته است، بلکه امروز به فاجعه‌ای رسیده است که فقط در دو روز هزاران نفر کشته می‌شوند، چرا؟ بی گمان، این تعداد قتل در دو روز علامت یک بیماری خطرناک همچون طاعون است، بیماری‌ای که دیگری را بر نمی‌تابد، بیماری خودشیفتگی بدخیم.

این فیلم جامعه و فرد ایرانی را به لحاظ روانی کالبدشکافی می‌کند و همچون یک پزشک بیماری را تشخیص می‌دهد و درمان را تجویز می‌کند. □

³ Francesco Curradi

⁴ John William Waterhouse



در داستان ناریسیوس، اِکو، الهه صدا، عاشق ناریسیوس می‌شود، اما ناریسیوس هیچ توجهی به عشق اِکو نمی‌کند و در خود فرو می‌رود و شیفته خود است. «لامینور» فیلمی درباره یک خانواده است که پدر خانواده، یک فرش فروش ثروتمند، خودشیفته‌ای است که دوست دارد دخترش، نادای، نیز همان‌گونه رفتار و اندیشه کند که پدر می‌خواهد. نادای به موسیقی علاقه دارد و همچون اِکو، الهه صدا، ترجیح می‌دهد با صدای گوش‌نواز موسیقی با دیگران صحبت کند، پدر این صدا را درک نمی‌کند و هر بار که متوجه عشق دخترش به موسیقی می‌شود به شدت ناراحت و بارها دچار ناراحتی قلبی می‌شود... (عکس از هوش مصنوعی Nano Banana)

داستان اِکو و ناریسیوس در اسطوره‌شناسی یونان

داستان غم‌انگیز و آموزنده‌ای که به موضوع عشق، خودشیفتگی، و پیامدهای آن می‌پردازد.

این زمان زئوس فرصت می‌یافت که با پریان دیگر رابطه داشته باشد اِکو را نفرین کرد. او همچنین به دلیل عشقش به ناریسیوس^۲ نیز نفرین شد. با این نفرین‌ها، اِکو دیگر فقط می‌توانست آخرین کلمات دیگران

اِکو^۱ یک نیروی طبیعی و الهه صدا بود. اِکو به خاطر زیبایی و مهارتش در گفت‌وگو مشهور بود. هرا (همسر زئوس) از این که شیرین‌زبانی اِکو او را از خودبی‌خود و محو‌گفتارش می‌کرد و در

² Narcissus

¹ Echo

ارتباط ناسالم

در ادبیات و روان‌شناسی، رابطه اکو و ناریسیوس گاهی به عنوان الگویی برای ارتباطی یک‌سویه تحلیل می‌شود. در یک سو، فردی خودشیفته (ناریسیس) که تنها بر خود متمرکز است، و در سوی دیگر، فردی فاقد صدای مستقل (اکو) حضور دارد که تنها بازتاب‌دهنده خواست دیگران است.

تفاوت‌های جزئی در روایت‌ها

مانند بسیاری از اساطیر، جزئیات این داستان در روایت‌های مختلف اندکی متفاوت است:

- **نقش الهه انتقام:** در برخی روایت‌ها، ناریسیس مستقیماً در پاسخ به دعا‌های اکو یا قربانیانِ دیگرِ ناریسیوس (مانند جوانی به نام آمیناس) وارد می‌شود.
- **چگونگی مرگ ناریسیوس:** در رایج‌ترین روایت، او از فرط حسرت و بی‌توجهی به خوردن و آشامیدن می‌میرد. اما در نسخه‌ای دیگر، پس از درک رنجی که به دیگران آورده، خودکشی می‌کند. □

بیاید بزید منو بکشید، این سینه من، بزید، بزید، نابودم کنید، بکشید

در ویدئوی اعتراض به عدم اکران به‌هنگام فیلم «لامینور»، استاد مهرجوی کبیر، دلاورمرد ایران‌زمین، پرده از آزار و اذیت خودشیفتگان بر می‌دارد، آزار و اذیتی را که بارها تجربه کرده است. فلسفه‌دان‌هایی که با دقت آثاری چون «دختردایی گم‌شده»، «نارنجی پوش»، یا «لامینور» را دیده باشند، فلسفه‌ورزی‌های ژرف او را در فیلم‌های این فیلسوف بر جسته سینما می‌توانند ردیابی کنند. او به‌حق از خودشیفتگان بی‌سواد فیلم‌هایش پرسش می‌کند:

«من معترضم... من کارشناس فلسفه از بزرگ‌ترین

دانشگاه‌های آمریکا هستم، شما کی هستی که فیلم‌های منو

قضاوت می‌کنی؟ چه مدرکی داری؟ پشت پرده مثل اشباح برای ما

حکم صادر می‌کنی، نمی‌تونم تحمل کنم، دیگه می‌خوام بجنگم،

بیاید بزید منو بکشید، این سینه من، بزید، بزید، نابودم کنید،

بکشید، حقمو از شما می‌گیرم.»

این ویدئو خود شاهکاری است از ترومای ناشی از آزارهای

حکومت خودشیفتگان بر روشنفکران. □

را تکرار کند. با آن که اکو عاشق ناریسیوس می‌شود، اما به دلیل این نفرین نمی‌تواند احساسش را بیان کند. ناریسیوس که به شدت خودخواه و خودشیفته است و فقط به زیبایی خود توجه دارد توجهی به عشق او نمی‌کند. از همین روی، اکو از غم و عشق نافرجام به ناریسیوس آن‌قدر ضعیف و نحیف می‌شود که فقط صدایش باقی می‌ماند که در کوه‌ها پژواک می‌شود.

ناریسیوس جوانی بسیار زیبا بود که به خاطر زیبایی‌اش مورد توجه بسیاری از مردم قرار می‌گرفت. اما او به هیچ‌کس عشق نمی‌ورزید و تنها به خود و زیبایی خودش می‌اندیشید. بی‌اعتنایی او به عشق اکو و دیگران، خشم الهه انتقام (نمیسس) را برانگیخت و او را محکوم کرد که عاشق انعکاس تصویر خود در آب شود.

ناریسیوس به طرز غم‌انگیزی به این سرنوشت محتوم خود دچار می‌شود. او هنگامی که کنار یک برکه آب می‌ایستد و تصویر خود را در آب می‌بیند، عاشق خودش می‌شود. آن‌قدر در زیبایی خود غرق می‌شود که نمی‌تواند از تصویر خود جدا شود، و ناتوان از وصال، در کنار چشمه جان می‌سپرد و به گل نرگس (ناریسیس) تبدیل می‌شود.

این داستان به ما یادآوری می‌کند که عشق واقعی نیازمند توجه و احترام متقابل است. همچنین نشان‌دهنده عواقب خودشیفتگی و نادیده گرفتن دیگران است. عشق یک‌طرفه می‌تواند دردناک و رنج‌آور باشد، و بی‌توجهی به احساسات دیگران ممکن است منجر به تنهایی و غم شود.

یادآوری: واژه echo برای پدیده پژواک صدا در فیزیک از همین داستان سرچشمه می‌گیرد. در روان‌شناسی نیز واژه ناریسیسم در بیماری «اختلال شخصیت ناریسیسم» از همین داستان سرچشمه می‌گیرد.

اکو و ناریسیوس، دو شخصیت اسطوره‌ای یونانی، نماد دو سر یک تراژدی عاطفی هستند: عشق‌های یک‌طرفه و خودشیفتگی. این داستان توسط پوبلیوس اوویدیوس^۳ مشهور به اووید، شاعر رومی دوران باستان، در کتاب «دگرذیسی‌ها» (متامورفوسس^۴) که در آن به توصیف همه خدایان باستانی یونانی و رومی پرداخته است روایت شده است و آن را ماندگار کرده است. این افسانه فراتر از یک داستان کهن است و در فرهنگ و روان‌شناسی ریشه دوانده است.

³ Publius Ovidius Naso

⁴ Metamorphoses

خودشیفته کیست؟ (یک نمونه)

پیش از هر چیز تأکید می‌کنیم که خودشیفته در این پی‌دی‌اف به کسانی اشاره دارد که همچون نمونه‌ای که در زیر آمده است اخلاقیات در ضمیر آنها جایی ندارد، اما مسئولیت دارند.

مدتی پیش به یکی از دوستانم از سوی یکی از اطرافیان برادرش، نادر، اطلاع داده شد که نادر بیمار شده است و مدتی به پرستاری نیاز دارد، با آن که نادر پیشتر فریب‌کارانه رنج‌ها و عذاب‌ها و همچنین به کمک گروه‌های مافیایی زبان‌های مالی سنگینی به او تحمیل کرده بود و سال‌ها او را ندیده بود، صادقانه و از روی انسانیت برای پرستاری از نادر سفر را پذیرفت و از شهرستان آمد. برادر پس از مدتی که متوجه مسائل روانی نادر شد برای مشاوره نزد روان‌پزشک و تراپیست نادر رفت. تراپیست در پایان مشاوره به او گفت که نادر به اختلال شخصیت خودشیفتگی دچار است و توصیه کرد که فقط برای امور ضروری در خانه‌اش حضور یابد و سعی کند جدا از او باشد. او تازه متوجه شده بود که چرا سال‌ها نصایحش که با سند و مدرک و دلیل همراه بود، نه شنیده می‌شد و نه دیده می‌شد، و تازه متوجه شده بود که چقدر ساده‌لوحانه تظاهر برادرش به تدین و اخلاقیات را می‌پذیرفته است و به او اعتماد می‌کرده است.

افزون بر این، این برادر خودشیفته مقادیری کمک‌های مالی به بنگاه‌های خیریه می‌کرد و شرح کمک‌هایش را برای اطرافیان و همسایه‌ها و اقوام تبلیغ می‌کرد تا به عنوان یک شخص نیکوکار مطرح باشد و پوششی باشد برای نیرنگ‌ها و فریب‌کاری‌ها علیه قربانیانش.

با این همه، نادر چنان بذر رفتاری‌هایی با برادر فداکار خود کرد که خیلی زود ناچار شد به دلیل فریب‌کاری‌ها و شنیدن دروغ‌ها و تهمت‌ها و افتراهای کاذبش، مضطرب و فوق‌العاده عصبی از شهرمان فرار کند.

بیماران خودشیفته چنین هستند، خود را بهترین و نیکوکارترین و خوش‌سیرت‌ترین و... انسان‌های جهان می‌نمایند، اما حسودهایی هستند که بلایی بر سر قربانیانی که جذب خود می‌کنند در می‌آورند که در بسیاری از موارد این قربانیان به دلیل صدمات روحی ناچار می‌شوند خودشان به روان‌پزشکان و روان‌کاوان مراجعه کنند. نارسیسیست‌ها از آزار دادن قربانیان خود لذت می‌برند، حتی گاهی برای

رسیدن به چنین لذت‌هایی هزینه‌هایی سنگین پرداخت می‌کنند. این که بتوانید با دلیل و مدرک و سند و شاهد آنها را در مورد رفتارهای نادرستی که داشته‌اند قانع کنید تقریباً ناممکن است، آنها در چنین گفت‌وگوهایی طوری رفتار می‌کنند که گویی ناشنوا و نابینا هستید.

با آن که خودشیفتگان در ابتدا شخصیت‌هایی جذاب و دست‌ودلباز به نظر می‌رسند و حتی هدایای فراوانی می‌دهند، به واقع با آنها همدلی ندارند و دلسوزی‌های آنها متظاهرانه است و پس از آن که کسی را در تور خود گرفتار کنند، سوءاستفاده‌ها، دستکاری‌های روانی، تقلب‌ها، دروغ‌ها، یا ناروژدن‌های خود را آغاز می‌کنند. هم‌اتاقی‌ها، دوستان، همکاران، و اعضای خانواده از دست رفتارهای گاه‌شکنجه‌گونه نارسیسیست‌ها خود رنج‌ها می‌بینند.

از سوی دیگر، خودشیفته‌ها در جذب قربانیان خود چنان استادانه عمل می‌کنند که برای قربانیان جدا شدن و رهایی از آنها با وجود تحمل عذاب‌های مستمر بسیار دشوار باشد.

خودشیفتگی فقط فردی نیست. خودشیفتگی جمعی^۱ یا فرقه‌ای^۲، مانند فاشیسم در آلمان نازی، کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی، یا حزب بعث در عراق نیز با خودشیفتگی فردی شباهت‌های فراوانی دارند. ستم‌ستیزی و اشک‌تمساح‌ریختن برای ستم‌دیدگان در دوردست‌ها، اما تحمیل رنج بر مردم کشور خودشان در همه این احزاب معمول است.

من تنها ستم‌ستیز جهانم

برای هر کشته‌ای در غزه آیین‌های سوگواری برگزار کردن و درخواست‌های بی‌پایان برای انتقام، اما بی‌تفاوت بودن برای کشتار در کشور خود و انداختن تقصیر بر گردن تروریست‌ها با وجود مسئول بودن در تأمین امنیت مردم، و حتی بی‌انصافی دانستن انتقادهای این‌باره، اگر نشانه خودشیفتگی نیست، نشانه چیست؟ نیم‌سده از غزه و ستمی که بر آنان می‌رود مرثیه‌سراییدن، اما سال‌های سال آلودگی مرگ‌بار هوای شهرهای کشور خود را ندیدن و بی‌تفاوت از آن گذشتن، اگر نشانه خودشیفتگی نیست، نشانه چیست؟ تورم مزمن، فقر، فروپاشی محیط زیست، فرار مغزها، نوسانات شدید ارزی، فساد، و مشکلات فراوان دیگر مردم خود را ندیدن و فقط بالیدن به این که «من تنها ستم‌ستیز جهانم»، اگر نشانه خودشیفتگی نیست، نشانه چیست؟ □

¹ collective narcissism

² cultic narcissism

اختلال شخصیت خودشیفتگی را بشناسیم

پس فراموش نکنید که با خواندن یک یا دو مقاله، یک متخصص روان‌کاوی برای تشخیص بیماری پیچیده‌ای چون بیماری نارسسیسم نمی‌شوید، فقط می‌توانید اطلاعاتی برای هشپاری خود به دست بیاورید تا دست‌کم در دام نارسسیسم‌ها نیفتید، و بهتر بتوانید در برابر رفتارهای رنج‌آور آنان از خودتان محافظت کنید. توجه داشته باشید که آنها طوری با ظرافت گاه عمل می‌کنند که ممکن است تا سال‌ها نفهمید که در تله یک خودشیفته گرفتار آمده‌اید.

یادآوری: در ادامه این مقاله، نظر به این که خودشیفتگی بر دو نوع خودشیفتگی سالم و خودشیفتگی مریض (یا بیماری خودشیفتگی یا خودشیفتگی پاتولوژیک) است، برای دورشدن از ابهامات، از واژه نارسسیسم بیشتر برای اختلال شخصیت نارسسیستی (narcissistic personality disorder) یا NPD و از واژه نارسسیست بیشتر برای بیمار خودشیفته بهره می‌گیریم، چه برای آنها که علائم این اختلال را دارند، چه برای آنها که پزشکان اختلال شخصیت نارسسیستی یا NPD را رسماً تشخیص داده‌اند.

افزون بر این، توجه داشته باشید که در اینترنت، مثلاً در اینستاگرام یا یوتیوب، ویدئوها و مطالب فوق‌العاده زیادی از روان‌شناسان پوپولیست و حتی افرادی که هیچ تحصیلات آکادمیکی در زمینه روان‌شناسی ندارند و فقط شاید یک یا دو کتاب در این باره خوانده باشند وجود دارد که به این موضوع پرداخته‌اند - به ویژه درباره روش‌هایی که خودشیفتگان دیگران را استثمار می‌کنند، یا از آنها سوءاستفاده می‌کنند، یا درباره روش‌های برخورد با آنها، حفاظت از نفس در برابر تعدی‌ها یا دست‌کاری‌های روانی آنها، و یا درباره نحوه خارج کردن آنها از زندگی افراد رنج‌دیده.

با این همه، بازهم تأکید می‌کنیم که روش درست و مطمئن برای نحوه برخورد با کسی که اختلال شخصیت نارسسیستی دارد یا برای تشخیص این اختلال، مشاوره با روان‌پزشکان یا روان‌درمان‌گرهای متخصص و مجرب رسمی است.

برای شناخت پیامدهای بیماری خودشیفتگی در خانه و در جامعه می‌توانید فیلم **لامینور**، شاهکاری کم‌نظیر از استاد مهرجویی و وحیده محمدی‌فر را ببینید که به دقت در دو لایه فردی و جمعی به بررسی این بیماری و پیامدهای آن و یک راه حل مشهور برای خروج از مشکلات ناشی از آن پرداخته است. اما درک این فیلم بدون درک مفاهیم بیماری خودشیفتگی دشوار است. از همین روی، برای کسانی که با این اختلال روانی آشنا نیستند ابتدا توصیفی از این بیماری را با بهره‌گیری چکیده ترجمه دو کتاب تخصصی در این زمینه می‌آوریم.

با این همه، تأکید می‌کنیم که این مقاله به هیچ عنوان یک مقاله برای تشخیص یا درمان اختلال شخصیت خودشیفته نیست و فقط برای شناخت بهتر مفاهیم یک فیلم سینمایی، یعنی فیلم «لامینور» آمده است.

نارسسیسم یا خودشیفتگی امروزه به یک واژه رایج در گفت‌وگوهای عمومی تبدیل شده است، و اگر از هر کسی پرسید که یک فرد نارسسیست کیست، خیلی زود یک پاسخ آماده دارد: خودنما، مغرور، جوینده تحسین و تقدیر، آدم‌هایی که دوست دارند متکلم وحده باشند یا با صدای بلند صحبت کنند، پرمدعا، متکبر، خودمحور، منزجرکننده، نفرت‌آفرین، کم‌مایه، خودحق‌پندار، خودپسند، یا خودبزرگ‌بین. این صفات از صفات مشهوری هستند که بلافاصله مردم برای توصیف یک خودشیفته از آنها یاد می‌کنند. حتی بسیاری از مردم مدعی هستند که دست‌کم یک یا دو نارسسیست را که نقش‌هایی مهم در زندگی‌شان داشته‌اند می‌شناسند.

اما آیا این صفات می‌توانند توصیف‌کننده بیماری نارسسیسم باشند؟ چنین نیست. روان‌کاوان با تجربه برای تشخیص این بیماری از آزمون‌های پیچیده بهره می‌گیرند و کسانی که تخصصی در این امر ندارند نمی‌توانند با تطابق دادن مثلاً چند صفت ذکرشده این بیماری را به کسی نسبت بدهند.

تعریف متفاوت روان کاوان

هنگامی که روان کاوان درباره نارسسیسم صحبت می کنند، ناچارند اصطلاحات مختلف را با دقت تعریف کنند، که در عمل بر پیچیدگی ها و تناقض ها افزوده می شود. آیا درباره نارسسیسم سالم، نورمال، یا آسیب-شناختی (پاتولوژیکال) صحبت می کنیم؟ آیا نارسسیست کم اثر است یا پراثر؟ نارسسیست پوست کلفت است یا پوست نازک، نارسسیست آزاردهنده است یا معکوس و آزاریننده؟ آیا نارسسیسم با خودبزرگ بینی همیشه خودحق پندار آغاز می شود، یا مرحله به مرحله رشد می کند و مثلاً فعلاً در مرحله ایدآل سازی ابتدایی به سر می برد؟ آیا یک خط رشد برای نفس و خود است، که در دوران بلوغ به شکوفایی می رسد و مثلاً به هم دلی با دیگران، حکمت، و شوخ سرشتی منتهی می شود؟ یا در مراحل رشد خود از کودکی آغاز می شود و به سوی اسکیزوفرنی به پیش می رود؟ آیا علت نارسسیسم اصلاً یکی از ابعاد فعالیت های ذهنی نادرست در ارتباط با حفظ عزت نفس نیست؟

یکی از کسانی که تلاش کرد ابهامات را کاهش بدهد استفن میچل^۱، از بنیان گذاران روان کاوی رابطه ای بود که ریشه اختلالات نارسسیستی را در نحوه رابطه نارسسیست با دیگران یا رابطه مندی^۲ می دید. او برای توضیح این ویژگی از افسانه یونانی ایکاروس^۳ بهره گرفت، که بلندپروازانه و جاه طلبانه با پرهایی که با موم به بدنش وصل شده بودند به خورشید نزدیک شد و سقوط کرد. میچل استدلال می کند که آسیب شناسی نارسسیسم نه در «زیاده خواهی» یا عشق افراطی به خویش، که در تعارض میان جاه طلبی و وابستگی به دیگری نهفته است. او نارسسیسم را تلاشی برای حفظ نوعی خودبستگی^۴ در برابر ترس از وابستگی یا جذب شدن توسط دیگری می بیند. میچل نشان می دهد که آسیب شناسی نارسسیستی، ناتوانی در نوسان میان خودمختاری (وابستگی گریزی) و صمیمیت (رابطه با دیگری) است.

رابطه در مدل رابطه ای میچل، غایت و ذات روان انسان است. اما فرد نارسسیست، دیگری را به عنوان تهدیدی علیه یک پارچگی خود

تجربه می کند و به همین دلیل به سمت انزوا یا بزرگ نمایی خود به پیش می رود.



افسانه ایکاروس، نماد بلندپروازی

دیدالوس (Daedalus) پدر و ایکاروس (Icarus) پسر دو اسطوره باستانی یونان هستند که به زندان افتاده بودند، دیدالوس با موم عسل و پرهایی که جمع آوری کرده بود بالهایی برای خود و پسرش می سازد و با آنها از زندان فرار می کنند. پدر به پسر نصیحت می کند که نزدیک خورشید یا نزدیک دریا نرود تا با خطر ذوب شدن یا نمناک و سنگین شدن بالهایش روبه رو نشود. اما ایکاروس مغرورانه به سمت خورشید پرواز کرد و به خورشید نزدیک شد و به دریا سقوط کرد. استفن میچل، از بنیان گذاران روان کاوی رابطه ای، از اسطوره ایکاروس برای بلندپروازی ها و جاه طلبی های مغرورانه و خطرناک نارسسیست ها بهره می گیرد. □

عکس از هوش مصنوعی Nano banana

معمولاً نارسسیست ها اثری پردوام بر روح و روان کسانی که با آنها ارتباط دارند پدید می آورند. با آن که در ابتدا شخصیت هایی جذاب به نظر می رسند، هنگامی که کسی را در تور خود گرفتار کنند، هزینه های روانی روی فرد در تله افتاده به سرعت افزایش می یابد. هم اتاقی ها، دوستان، همکاران، و اعضای خانواده نارسسیست ها از

¹ Stephen Mitchell

² relationality

³ Icarus

⁴ self-sufficiency

آنها واقعیت را در ذهن‌شان طوری به دقت می‌سازند که برتری آنها را بنمایاند.

نارسیسیست‌ها معمولاً پرمدها و سلطه‌جو و خودحق‌پندار هستند. اگر خواسته‌های‌شان اجابت نشود **عصبانی می‌شوند**. آنها تلاش می‌کنند برای در اختیار گرفتن کنترل‌تان به قدرت لازم برسند و روش‌های کنترل شما را بیابند، و برای این هدف به شدت فریب کاری می‌کنند.

بعضی از نارسیسیست‌ها در محل کار بسیار موفق هستند و می‌توانند رابطه‌های سطحی‌ای را با کسانی برقرار کنند که به آنها اعتباری را که می‌خواهند می‌دهند.

شناسایی یک نارسیسیست

شناسایی یک نارسیسیست همیشه آسان و راحت نیست. این از آن روست که آنها معمولاً افرادی مردم‌پسند، جذاب، و دوست‌داشتنی به نظر می‌رسند.

اگر یک نارسیسیست بخواهد با شما رابطه برقرار کند، هشیار باشید، آنها ممکن است بیش از حد تعریف و تمجید و چاپلوسی کنند، شما را بر یک جایگاه بلند نشانند، و **آن قدر هدیه به شما بدهند** که در میان هدایا غرق شوید. آنها **شوندگان خوبی نیز هستند** و در شنیدن از شما بسیار مشتاق به نظر می‌رسند. هرچند، پس از آن که به چنگ‌شان در آید و شیفته آنان شوید آن رفتارها تغییر خواهند کرد.

خیلی زود نارسیسیست‌ها همه اطرافیان خود را طوری می‌بینند که گویی در یک سالن تئاتر نشسته‌اند و فقط او را می‌بینند. آنها در این جایگاه تلاش می‌کنند یگانه‌بودن، اهمیت، و بزرگی خود را بر ناظران القا کنند. هرچند، به مرور، آنها از تلاش‌های‌شان برای نشان‌دادن ویژه‌بودن و منحصربه‌فردبودن خودشان در دنیا خسته می‌شوند و علاقه‌شان به زندگی شما کمتر و کمتر می‌شود، و فقط به زندگی خودشان فکر می‌کنند. سردتر می‌شوند و سازگاری کمتری با شما پیدا می‌کنند، و دشمنی و تکبرشان را با شما آشکارتر می‌کنند. اگر شکست یا تهدیدی برای شخصیت خودیگانه‌بین‌شان را تجربه کنند دیگران را سرزنش می‌کنند یا با خشم واکنش نشان می‌دهند و یا حتی انتقام می‌گیرند.

دست‌تقلب‌ها، دروغ‌ها، یا ناروزدن‌های آنها – که گاهی حتی پرخاش‌گر و خشن می‌شوند – همواره در عذاب هستند.

اگر همه مردم می‌توانند خصوصیات یک نارسیسیست را توصیف کنند، و بسیاری از مردم با یکی‌دو نفر از آنها روبه‌رو شده‌اند و برخورد با آنها را تجربه کرده‌اند، چه نیازی به نوشتن یک مقاله بلند یا کتاب حجیم یا ساخت یک فیلم درباره نارسیسیست‌ها هست؟ پاسخ آن است که نارسیسیست‌ها خصوصیات پیچیده‌ای دارند، که به موارد ساده‌ای چون خودحق‌پنداری محدود نمی‌شود. به عنوان مثال، نارسیسیست‌ها هم‌زمان هم آدم‌هایی با اعتماد به نفس بالا و هم آدم‌هایی بسیار پوست‌نازک هستند. بعضی از آنها در برابر فیدبک منفی بسیار شکننده و آسیب‌پذیر هستند. با این همه، هنگامی که کسی را در یک گوشه گیر بیندازند خشونت می‌ورزند و گاهی شریانه و با بی‌رحمی یا قساوتی شگفت آنها را کتک می‌زنند.

افزون بر این، ممکن است یک نارسیسیست زندگی شما را تحت **کنترل** خود در آورده باشد و انواعی از سختی‌ها و رنج‌ها را بر شما تحمیل کند. اگر فرزند والدینی نارسیسیست باشید ممکن است با ضربات روحی شدید و فراموش‌ناشدنی روبه‌رو شده باشید. اگر یک رابطه عاطفی با یک نارسیسیست برقرار کرده باشید شخصیت شما ممکن است به دلیل مشاجرات و فریب‌کاری‌های آنان آشفته شده باشد. و اگر با یک نارسیسیست کار کرده باشید ممکن است از وفاداری‌های متغیر آنان و از انحراف از واقعیت‌های آشکار و متغیر آنها کلافه شده باشید. بنابراین، اگر به فریب‌کاری‌ها یا **دست‌کاری‌های روانی** یا سوءاستفاده‌های نارسیسیست‌ها اهمیت می‌دهید یا با آنها روبه‌رو شده‌اید لازم است واقعیت کنونی خودتان را دقیقاً بشناسید و همچنین درباره تغییرات مفیدی که می‌توانند مرزهای سالم پدید بیاورند و سلامت روحی و امنیت شما را حفظ کنند، مطالعه کنید.

برای شناخت این تغییرات مفید به چند پرسش باید پاسخ بدهیم: چه چیزی سبب می‌شود یک فرد نارسیسیست شود؟ آیا نارسیسیست می‌تواند تغییر کند؟ اگر بخواهیم پیوندمان با یک نارسیسیست را قطع کنیم چگونه این کار را انجام دهیم؟

نارسیسیست‌ها کاملاً خودبزرگ‌بین هستند. آنها شخصیت‌هایی ویژه دارند، یگانه هستند، و بسیار موفق. یا خودشان این‌گونه فکر می‌کنند.

تشخیص نارسیسیست

این که شخصی نارسیسیست هست یا نه، در تخصص روان‌درمان‌گرهای متخصص و دارای مجوز رسمی است. هرچند، یک مشکل بسیار بزرگ آن است که بسیاری از افرادی که این اختلال را دارند نمی‌پذیرند که به یک متخصص مراجعه کنند.

درک فرهنگ‌هایی که نارسیسیسم را پرورش می‌دهند

فرهنگ‌های مختلف در نقاط مختلف دنیا از لحاظ ارزش‌ها متفاوت هستند. با آن که تنوع‌های فرهنگی در همه جا هست، فرهنگ‌های عمومی غربی، مانند آمریکا، بسیار فردگرایانه هستند. به بیان دیگر، فرهنگ‌های غربی بر موفقیت فرد، آزادی، و استقلال فرد تأکید دارند. فرهنگ‌های شرقی بیشتر جمعی هستند، موفقیت خانواده یا گروه ارزشمند است و بر دستاوردهای شخصی ترجیح دارد. بیماری نارسیسیسم فردی در غرب احتمالاً بیشتر از سایر فرهنگ‌ها باشد، زیرا ارزش‌ها در این فرهنگ گرایش به خودشیفتگی دارد.

رابطه‌های سرد

برای کسانی که در دام سوءاستفاده نارسیسیستی افتاده‌اند، عوارض ممکن است درازمدت باشد. شرکای نارسیسیست‌ها اغلب این حس را که چه کسی هستند از دست می‌دهند. آنها اعتماد به نفس خود را برای اداره زندگی روزمره از دست می‌دهند و در تصمیم‌سازی‌ها مسئله پیدا می‌کنند. آنها از اضطراب و افسردگی زیاد رنج می‌برند و معمولاً تلاش می‌کنند خاطرات رابطه تلخ خود را فراموش کنند. شرکای نارسیسیست‌ها برای خنثی‌سازی سوءاستفاده‌ها در تعیین مرزهای درست و مناسب مشکل دارند. حس می‌کنند که قدرت نه گفتن را از دست داده‌اند و در نتیجه به نارسیسیست‌ها اجازه می‌دهند از آنها دوباره استفاده یا سوءاستفاده کنند. عزت نفس خود را چون زباله‌هایی عاطفی پراکنده در کف اتاق می‌بینند. آنها یک نیاز جدی به دوست‌داشته‌شدن دارند و معمولاً در راضی کردن دیگران افراط می‌کنند.

قطع رابطه با خانواده

نارسیسیست‌ها فقط بر شرکای‌شان اثر نمی‌گذارند، آنها نکبت را همچون یک سرطان روبه‌رشد در زندگی سایر اعضای خانواده

می‌گسترانند. یکی از ابزارهای معمول نارسیسیست‌ها منزوی کردن قربانیان و گسستگی آنان با خانواده‌شان است. نارسیسیست‌ها تلاش می‌کنند شریک خود را از ارتباط معقول با اعضای خانواده‌اش دور کنند. این وضعیت به ویژه در مورد اعضای خانواده‌ای که پتانسیل ارائه بازخوردهای سودمند را به شریک نارسیسیست درباره سوءاستفاده‌های ممکن دارند صدق می‌کند؛ اعضای از خانواده که معمولاً دروغ‌ها، بهانه‌ها، و سایر نیرنگ‌هایی را که نارسیسیست برای مدیریت و کنترل شریک خود بهره می‌گیرد تشخیص می‌دهند.

اغلب شرکای نارسیسیست‌ها رفتارهای گستاخانه، خودحق‌پندارانه، یا فریب‌کاری‌های نارسیسیست‌ها را برای اعضای خانواده خود توجیه و او را تبرئه می‌کنند. به عنوان مثال، شریک ممکن است بهانه بیاورد که شریک خودشیفته‌اش بیمار است یا از کار زیاد بسیار خسته شده است و مثلاً نمی‌تواند در میهمانی‌های خانوادگی شرکت کند. قربانی‌های سوءاستفاده نارسیسیست‌ها تعارض‌های رنج‌آور رو به انباشتگی را تا زمانی که از تحمل‌شان خارج شود نادیده می‌گیرند.

فرزندان یک یا دو والد نارسیسیست به ندرت به لحاظ روحی سلامت می‌مانند. یک روز آنها ممکن است نابغه‌ای باشند که اشتباه نمی‌کند، یک روز دیگر ممکن است مقصر تمام مسائل خانواده باشند.

حفظ عزت نفس

اگر با یک نارسیسیست رابطه دارید گاه و بی‌گاه ممکن است نوعی از عدم تعادل را در خودتان احساس کنید. یک روش خنثی کردن این نوع عدم تعادل آن است که بر این که خودتان که هستید تمرکز کنید، و با خودتان مهربان باشید. با آن که در یک وضعیت اضطراب‌آور قرار دارید، هنوز همان فرد ارزش‌مندی هستید که پیش از روبه‌رو شدن با نارسیسیست در زندگی‌تان بوده‌اید.

یک ترفند نارسیسیست‌ها جداسازی شما از دیگران و پرکردن ذهن شما از واقعیت‌های خودخواهانه و نارسیسیستی است. پیدا کردن منابع اطلاعاتی مفید و معتبر برای روش درست برخورد با این نوع وضعیت‌ها بسیار مهم است. صحبت با دیگران می‌تواند شما را از افتادن در دام باور به واقعیت یک نارسیسیست حفظ کند.

رابطه را کوتاه و ساده کنید

نارسیسیست پاتولوژیک را می‌توان به نارسیسیست‌هایی اطلاق کرد که از دیگران سوءاستفاده می‌کند. اما آیا بیمار آزار دیده و افسرده شده که این سوءاستفاده‌های آسیب‌زا را برای روان‌کاوان تعریف می‌کند نیز یک نارسیسیست پاتولوژیک است؟

قطع یا جداسازی رابطه آسیب‌زا

گاهی، تنها راه حل ایمن برای سلامتی جسمی و روحی شما ترک کردن رابطه با نارسیسیست است. اگر بقالی محل باشد، احتمالاً کار آسانی باید باشد، اما اگر در یک شهر کوچک زندگی می‌کنید، شاید دشوار باشد. اگر نارسیسیست یک دوست‌تان باشد مسئله بازهم دشوارتر می‌شود، هرچند، قطع رابطه گاهی اجتناب‌ناپذیر است. با رؤسا یا همکاران‌تان، احتمالاً ناچارید یک رابطه دوستانه را ادامه دهید تا بتوانید مسئولیت‌های‌تان را انجام بدهید.

قطع رابطه با همکاران، همسایه‌ها، و دوستان دشوار است، اما قطع رابطه با اعضای خانواده دشوارتر و حتی گاه ناشدنی است. اما بسیاری از مردم این کار را کرده‌اند، شاید بیشتر از آنچه تصور می‌کنید.

آماده خروج از یک رابطه سمی باشید. هنگامی که در یک جنگ هستی که پیروزی برایش قابل تصور نیست گاهی بهترین راه ترک و فرار از میدان جنگ است. این تسلیم نیست. یک راه دیگر برای تعیین حدودی مناسب‌تر است.

ابتدا به خودتان کمک کنید. خودتان را به یک فضای بهتر برسانید. پیش از آن که به نارسیسیست کمک کنید ابتدا خودتان از روان‌درمان‌گرهای باتجربه مشاوره بگیرید. تریابی یک ابزار خوب است که به شما قدرت و اطلاعات می‌دهد تا تصمیم‌هایی عاقلانه بگیرید.

رابطه با یک نارسیسیست در ابتدا ممکن است باشکوه باشد و افتخار کنید که با یک پدیده ارتباط برقرار کرده‌اید، اما در نهایت برای شما فاجعه است. هزینه‌های بلندمدت بر عزت نفس‌تان به دلیل تحقیرهای عذاب‌آور فوق‌العاده زیاد خواهد بود. ابتدا خودتان را نجات بدهید، این مهم است. □

منابع:

1. Shaw, Daniel. *Traumatic Narcissism: Relational Systems of Subjugation*. Routledge: 2014.
2. De Zavala, Agnieszka Golec. *The Psychology of Collective Narcissism: Insights from Social Identity Theory*. Routledge: 2024.

نارسیسیست‌ها دوست دارند در مرکز توجه باشند. آنها از مخاطبان پرسش‌گر لذت می‌برند، و به ارائه سخنرانی‌های گرایش دارند تا به گفت‌وگو. هرگاه علائم نارسیسیسم را در یک فرد حس کنید ممکن است دیگر نخواهید در نمایش‌هایش شرکت کنید. اما چون با شما کار یا زندگی می‌کند، یا یک شریک پیشین شما، همسایه شما، یا فروشنده یک بقالی نزدیک شما باشد ممکن است ناچار باشید با آنها روبه‌رو شوید.

از پیش آماده باشید. مکالمات خود را تا جای ممکن کوتاه کنید. همواره یک بهانه برای خروج از گفت‌وگو داشته باشید. افزون بر این، در زمانی که آزارهای یک نارسیسیست را تجربه می‌کنید، تا جای ممکن احساسات‌تان را بروز ندهید. نارسیسیست‌ها می‌توانند ناراحتی یا پریشانی شما را استشمام کنند و از آن احساسات برای فریب‌کاری در شرایط دیگر بهره بگیرند.

خودشیفتگی را معمولاً بر دو گروه تقسیم می‌کنند: خودشیفتگی یا از نوع سالم⁵ است یا از نوع مرضی یا بیماری یا پاتولوژیک⁶، نوع مرضی آن بیشتر یک عارضه مادرزادی دانسته می‌شود تا عارضه‌ای محیطی، که از سرشتی ژنتیک سرچشمه می‌گیرد. اما پژوهش‌های مختلف جدیدتر نقش محیط را به خوبی نشان داده‌اند. حتماً محیط نقش دارد: اما درباره نوع نارسیسیسمی که به شخصی منتهی می‌شود که باور دارد که قادر مطلق است، و در نتیجه به خود حق می‌دهد که دیکتاتوری کند و بر زندگی و سرنوشت مردم سلطه پیدا کند چه می‌توان گفت؟ اگر آنها به شکل ژنتیکی بیمار باشند، درباره مردمی که تسلیم دیکتاتوری آنها می‌شوند چه می‌توان گفت؟ بسیاری از موارد مراجعه به کلینیک‌ها به دلیل بیماری نارسیسیسم، موارد آزار دیدگی از یک نارسیسیست بوده است تا خود نارسیسیست، که اغلب در داخل خانواده‌شان بوده است.

هنگامی که سابقه بیماری‌ها یا علائم بیماری خانوادگی از نارسیسیست‌ها پرسیده می‌شود، ویژگی‌های نارسیسیستی در پدر یا مادر یا هر دو، پدر بزرگ یا مادر بزرگ، یا خواهر یا برادرهای‌شان بیش از حد جلوه داده می‌شوند.

⁵ healthy

⁶ pathological

نمایش «خود» چندلایه در فیلم لامینور

لامینور یک فیلم روان‌شناسی-فلسفی-سیاسی چندلایه است. به عنوان مثال، از یک سو، به خانواده‌ای نگاه می‌کند که پدر به بیماری خودشیفتگی یا نارسسیسم مبتلاست که سبب رنج‌ها و تروماهای شدید در فرزند دختر این خانواده می‌شود. هنگامی که نگاه‌مان در مقیاس خانواده باشد، فیلم به نارسسیسم فردی اشاره دارد.

از سوی دیگر، هنگامی که به شخصیت‌های مختلف درون این خانواده نگاه می‌کنیم به راحتی می‌توانیم هر کدام را **نمادی از یکی از بخش‌های جامعه** تصور کنیم: پدر نماینده فرقه حاکم که از ساختار بیمار نارسسیسم فرقه‌ای رنج می‌برد، پدر بزرگ نماینده نهاد دانشگاه و طبقه روشنفکر و رفرمیست‌های جامعه، دختر نماینده بخش بزرگی از مردم که با سبک زندگی ایدئولوژیک دستگاه حاکم هم‌سویی ندارد، و با آن مبارزه می‌کند، یا پسرعمو نماینده اجزاء طبقه حاکم یا گاه نماینده اصلاح‌طلب درون حکومتی. هنگامی که نگاه‌مان به گونه‌ای که ذکر شد در مقیاس جامعه باشد، فیلم «لامینور» به نارسسیسم فرقه‌ای اشاره دارد. به بیان دیگر، آنچه در فیلم به طور هم‌زمان می‌بینیم دو خود یا دو خویشتن است: **خود فردی و خود اجتماعی**.

سه سطح از مفهوم خود

نظریه طبقه‌بندی خود^۱ یک نظریه مهم در روان‌شناسی اجتماعی است که توسط جان تونر^۲ ابداع شد. مطابق این نظریه خود یا خویشتن ما ثابت نیست و سیال و چندلایه است، ما خودمان را در سطوح مختلف طبقه‌بندی می‌کنیم که بسته به موقعیت تغییر می‌کند. این نظریه خود را در سه سطح طبقه‌بندی می‌کند: **شخصی، اجتماعی، و انسانی**. این سطوح جایگزین هم نمی‌شوند، بلکه بسته به شرایط یکی از آنها برجسته می‌شود و بر رفتار و فهم ما چیره می‌شود.

مردم درباره خودشان بر حسب آنچه در مقایسه با مردم دیگر تمایز پیدا می‌کند فکر می‌کنند. این فکر کردن در **سطح شخصی (personal)** خود، یعنی سطح «من» است. در **سطح اجتماعی (social)** خود، اعضای

یک گروه خودشان را از اعضای گروه‌های دیگر متمایز می‌کنند، مثلاً زنان در برابر مردان، آسیایی در برابر اروپایی، سیاهان در برابر سفیدها، و مانند آن (گروه «ما» در برابر گروه «آنها»). ما دیگر خود را به عنوان یک فرد منحصر به فرد نگاه نمی‌کنیم، بلکه عضوی از یک گروه هستیم. ما تلاش می‌کنیم از **هنجارها و ارزش‌ها و باورهای آرمانی گروه پیروی کنیم**. همکاری از محاسن این نوع خود است که بهره‌وری را بالا می‌برد، اما می‌تواند به **تغصب و تبعیض افراطی و خطرناک** در سطح نارسسیسم یا بیماری خودشیفتگی نیز برسد.

در سطح **انسانی (human)** ما خودمان را با گونه‌های دیگر موجودات زنده مقایسه می‌کنیم.

در یک مدل دیگر که توسط **روان‌شناسان شخصیت**^۳ ارائه شده یک سازمان سه‌گانه سلسله‌مراتبی از باورهای مرتبط با خویشتن را پیشنهاد می‌دهد: **خود فردی**^۴ (مثلاً آنچه فکر می‌کنم برای من منحصر به فرد است و من را از بقیه متمایز می‌کند)، **خود رابطه‌ای**^۵ (مثلاً آنچه در روابط بین شخصی به ما هویت می‌دهد و آنچه این روابط را منحصر به فرد می‌کند)، و **خود جمعی**^۶ (آنچه به ما به عنوان اعضای یک گروه هویت می‌دهد، که شبیه به اعضای دیگر گروه است، اما متفاوت با اعضای گروه‌های دیگر).

مفهوم چندلایه یا چندوجهی خود هنگامی که پای شبکه‌های اجتماعی و هوش مصنوعی نیز به میان می‌آید به یک مفهوم پیچیده‌تر تبدیل می‌شود. به هر روی، بسته به هر سطح از خود، با نتایج متفاوتی برای شناخت، انگیزش، احساسات، و رفتار روبه‌رو می‌شویم. با این همه، همچنان که در فیلم لامینور می‌بینیم یک **خود نارسسیستی** چه در سطح فردی باشد و چه در سطح جمعی، رفتارهایی مشابه دارد، هر چند، نارسسیسم جمعی پیچیدگی‌های بسیار بیشتری دارد. □

منابع:

Zeiders, Charles. Devlin, Peter. *Malignant Narcissism and Power: A Psychodynamic Exploration of Madness and Leadership*. Routledge: 2019.

³ personality psychologist

⁴ individual self

⁵ relational self

⁶ collective self

¹ self-categorization theory

² Turner, J. C., Hogg, M. A., Oakes, P. J., Reicher, S. D., & Wetherell, M. S. (1987). *Rediscovering the social group: A self-categorization theory*. Oxford: Blackwell.

نارسیسیسم تروماتیک در فرقه‌ها

خسارت‌ها و تروماهای ناشی از نارسیسیسم آزاردهنده به محیط رشد، یا به خانواده و اطرافیان محدود نمی‌شود. **خودشیفتگی فرقه‌ای**^۱ یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال ناشناخته‌ترین مفاهیم در میان انواع خودشیفتگی است. این پدیده ترکیبی مرگ‌بار از بیماری روانی فردی (**خودشیفتگی رهبر**) و ساختار اجتماعی بیمار (**سازمان فرقه‌ای**) است.

اگر رهبران رده‌بالای گروه‌ها یا فرقه‌ها، چه کوچک یا چه بزرگ، نارسیسیست‌های آزاردهنده‌ای باشند که در قانع کردن دیگران به حقیقت‌بودن سیستم ایدئولوژیک خود و شست‌وشوی مغزی آنها موفق شوند، می‌توانند به نیرویی به شدت ویران‌گر تبدیل شوند.

فرقه‌ها گروه‌هایی هستند که توسط یک خودشیفته آسیب‌آفرین رهبری می‌شوند، که در آن اعضای فرقه به روش‌های گوناگون تحت سلطه و انقیاد رهبر قرار می‌گیرند، بیشتر از طریق فروپاشاندن ذهن‌شان. فقط خروجی‌های ذهن رهبر در یک فرقه معتبر و حقیقت است؛ اعضا فقط مجازند از اوامر رهبر تبعیت کنند، به همان اندازه‌ای که رهبر پیروی و تسلیم را مجاز می‌کند.

فرقه اصطلاحی است که اکثر مردم برای گروه‌هایی اطلاق می‌کنند که یک یا چند رهبر کاریزماتیک دارند. این نوع گروه‌ها در تصور عموم پیروانی دارند که متعصبانه از ایدئولوژی‌ای که رهبر دیکته و تحمیل می‌کند پیروی می‌کنند، که شامل آیین‌های تزکیه نفس و مأموریت‌هایی برای حذف ناخالصی‌ها در جهان می‌تواند باشد؛ پیروان این فرقه‌ها آیین‌های ویژه صحبت کردن، پوشاک، و رفتار را که برای گروه معمول است ناچارند رعایت کنند. این ویژگی‌ها در اکثر فرقه‌ها تقریباً وجود دارد. افزون بر این، فرقه‌ها نه تنها گروه‌هایی مذهبی هستند، بلکه می‌توانند گروه‌هایی سیاسی، تجاری، دانشگاهی، فناوری‌گرا، هنرمند، و مانند آنها نیز باشند.

خودشیفتگی فرقه‌ای یک «ساختار سازمانی بیمار حول محور رهبر خودشیفته» است و این ساختار (فرقه یا رژیم توتالیتار) برای خدمت به آرزوهای جنون‌آمیز رهبر شکل می‌گیرد.

^۱ Cultic Narcissism

رهبران فرقه‌ها به شدت به دیگران نیاز دارند، اما خودشان از وابستگی به دیگران می‌گریزند، و این نوع وابستگی را ضعف و مایه شرم می‌انگارند. آنها نیاز دارند که دیگران را در تله وابستگی خودشان بیندازند، که به آنها امکان می‌دهد که این توهم را در دیگران القا کنند که فقط آنها نیازمندند، نه خودشان. آنها وابستگی را برای خودشان آسیب‌زا و تروما می‌دانند و خودشان را از آن و همچنین از شرم ناشی از آن رها می‌سازند. وابستگی و شرم در نگاه آنان ضعف‌هایی نفرت‌آور هستند، که ویژگی‌هایی برای پیروان ضعیف‌شان است، نه برای خود قدرت‌مندشان.

آلیس میلر^۲ (۱۹۲۳-۲۰۱۰) روان‌شناس، روان‌کاو، و فیلسوف پرآوازه سوئیسی کتاب‌های پر فروش در باره کودک‌آزاری دارد، از جمله کتاب **زندانیان کودکی**^۳ (۱۹۸۱)، که یک کتاب کلاسیک درباره والدین خودشیفته‌ای است که فرزندان‌شان را آزار می‌دهند.

روان‌کاوانی چون **دانیل شاو** که بر روی خودشیفتگی رهبران فرقه‌ها پژوهش کرده‌اند، شباهت‌های فراوانی را بین خودشیفتگی پاتولوژیک در والدین که ویژگی‌های آنها در کتاب **آلیس میلر** آمده است و در ویژگی‌های رهبران فرقه‌ها یافته‌اند.

کتاب «نارسیسیسم بدخیم و قدرت»^۴ (۲۰۲۰) نوشته زایدرز و دولین یک منبع اصلی و تخصصی این حوزه است. این کتاب چهره یک «رهبر نارسیسیست بدخیم»^۵ (MNL) را کالبدشکافی می‌کند. هدف اصلی کتاب واکاوی این پدیده است که رهبران دارای این بیماری روانی، در شرایط اضطراب‌آور اجتماعی، مانند بحران‌های اقتصادی، مهاجرت، و تغییرات اقلیمی چگونه ظهور می‌کنند، و چگونه با شعارهای رهایی‌بخش، جمعیت‌های مضطرب را جذب می‌کنند.

مطابق این کتاب، نارسیسیسم بدخیم در رهبران یک الگوی آسیب‌شناختی مرکب دارای پنج مؤلفه اصلی است:

۱. خودبزرگ‌بینی (Grandiosity)

۲. کاریزما (Charisma)

^۲ Alice Miller

^۳ Prisoners of Childhood

^۴ Zeiders, Charles. Devlin, Peter. *Malignant Narcissism and Power: A Psychodynamic Exploration of Madness and Leadership*. Routledge: 2019.

^۵ Malignant Narcissist Leadership

۳. جنایت کاری (Criminality)

۴. سادیسم (Sadism)

۵. پارانویا (Paranoia)

خودشیفتگی معکوس

در روان‌شناسی، اصطلاح خودشیفتگی معکوس یا خودشیفته وارونه (Inverted Narcissism) معمولاً به یک الگوی رفتاری اشاره دارد که در ظاهر نقطه مقابل خودشیفتگی کلاسیک است، اما در عمق، ریشه در همان پویایی‌های روانی دارد.

این مفهوم اغلب برای توصیف افرادی به کار می‌رود که در رابطه با یک فرد خودشیفته قرار دارند و رفتارشان به گونه‌ای شکل می‌گیرد که نیازهای منبعث از خودشیفتگی آن فرد را تأمین و تقویت می‌کند. فرقه‌ها زیست‌گاه طبیعی خودشیفته‌های معکوس هستند.

در مقابل خودشیفته آشکار یا خودشیفته خودبزرگ‌بین (Grandiose) به دنبال تأیید، تحسین، و توجه است و خود را خاص و بی‌نظیر می‌بیند. او نیاز دارد که در مرکز توجه باشد.

اما فردی با خودشیفتگی وارونه به نظر می‌رسد که این نیازها را ندارد. او در نگاه اول فروتن، فداکار و حتی بی‌نیاز از تحسین به نظر می‌رسد. با این حال، هویت و احساس ارزشمندی او به شدت به ارتباط او با یک فرد خودشیفته خودبزرگ‌بین گره خورده است.

ویژگی‌های کلیدی افراد با خودشیفتگی معکوس:

- **تعریف هویت از طریق دیگری:** آنها احساس ارزشمندی خود را نه از دستاوردهای شخصی، بلکه از طریق نزدیکی و وابستگی به یک فرد قدرتمند، محبوب یا خودشیفته (خودبزرگ‌بین) به دست می‌آورند. گویی می‌گویند: «من کسی نیستم، اما چون با او هستم، ارزش دارم.»

- **فداکاری افراطی:** آنها به شدت فداکار، حامی، و نوازش‌گر هستند. این فداکاری ممکن است در نگاه اول عاشقانه و تحسین‌برانگیز باشد، اما در واقع وسیله‌ای است برای حفظ رابطه با فرد خودشیفته و کسب هویت از طریق او.

- **نیاز پنهان به تحسین:** اگرچه در ظاهر به دنبال نوراکن نیستند، اما به طور غیرمستقیم از طریق فداکاری‌هایشان انتظار قدردانی و تأیید دارند. آنها ممکن است بگویند «من هیچ توقعی ندارم» اما در اعماق وجودشان به شدت به تأیید فرد خودشیفته وابسته هستند.

- **کمال‌گرایی معطوف به دیگری:** آنها تمرکز کمال‌گرایانه خود را نه بر روی خود، که بر روی فرد خودشیفته می‌گذارند. آنها تلاش می‌کنند تا «همدم» یا «همراه» ایده‌آلی برای او باشند.

- **ترس از رها شدن:** بزرگ‌ترین ترس آنها از دست دادن رابطه‌ای است که هویت‌شان به آن وابسته است. به همین دلیل، رفتارهای فرد خودشیفته (حتی بدرفتاری‌ها) را تحمل می‌کنند.

خودشیفتگی معکوس یک تشخیص بالینی رسمی (مانند اختلال شخصیت خودشیفته در DSM) نیست، بلکه یک ساختار نظری ارزشمند برای درک برخی الگوهای رفتاری است. □

این کتاب مفهوم «پویایی‌های آسیب‌زای تمامیت‌خواهی» را مطرح می‌کند؛ این که رهبران نارس‌سیست بدخیم چگونه پیروان خود را گرد می‌آورند و به قدرت می‌رسند. این فرایند شامل کنترل ذهن، دسته‌بندی انواع گروه‌ها، و شناسایی تیپ‌های شخصیتی پیروان است. رهبر در بستر جنبش‌های آخر زمانی یا هزاره‌گرا (Millenarian) یا فراطبیعی‌گرا (Transcendental) به‌عنوان منجی ظاهر می‌شود و از اضطراب توده‌ها برای تثبیت سلطه خود استفاده می‌کند.

هسته مرکزی خودشیفتگی فرقه‌ای

خودشیفتگی فرقه‌ای زمانی شکل می‌گیرد که یک رهبر خودشیفته بدخیم، سازمانی را حول محور خود ایجاد می‌کند که در آن سه ویژگی زیر به صورت همزمان فعال می‌شوند:

۱. خودشیفتگی فردی رهبر با ویژگی‌هایی مانند خودبزرگ‌بینی، فقدان همدلی، نیاز مفرط به تحسین؛
۲. خودشیفتگی گروهی اعضا با احساس برتری «ما»ی برگزیده در برابر «آنها»ی گمراه؛
۳. ساختار قدرت مطلق‌گرا با کنترل اطلاعات، روابط، و باورهای اعضا.

ویژگی‌های بالینی رهبر خودشیفته فرقه‌ای

- بر اساس ویژگی‌های اختلال شخصیت خودشیفته (NPD) و خودشیفتگی بدخیم؛
- **خودبزرگ‌بینی پاتولوژیک:** احساس اغراق‌آمیز از اهمیت خود، باور به استثنایی بودن؛
- **نیاز سیری‌ناپذیر به تحسین:** اعضا باید دائماً او را بپرستند و تمجید کنند؛
- **فقدان همدلی:** ناتوانی در درک نیازها و احساسات پیروان؛
- **احساس حق‌به‌جانب‌داشتن:** انتظار برخورد ویژه و اطاعت بی‌چون‌وچرا؛
- **سادیسم و پرخاشگری:** لذت‌بردن از کنترل و حتی آزار پیروان (در نوع بدخیم)؛
- **پارانویا:** بدبینی به دنیای بیرون و توطئه‌پنداری.

⁶ Patho-dynamics of Totalitarianism

۴. کنترل و استثمار: فرد خودشیفته از دیگران برای رسیدن به اهدافش استفاده می‌کند. در مقیاس فرقه‌ای، این استثمار شامل مال، زمان، انرژی جنسی، و حتی جان اعضا می‌شود.

۵. واکنش خشمگینانه به انتقاد: همان‌طور که فرد خودشیفته در برابر کوچک‌ترین انتقادی با خشم یا تحقیر واکنش نشان می‌دهد، فرقه نیز هر انتقاد بیرونی را با «حمله» پاسخ می‌دهد یا «توطئه» تفسیر می‌کند.

خودشیفتگی فرقه‌ای از نگاه DSM-5 (راهنمای تشخیص و آمار اختلالات روانی)

اگرچه خودشیفتگی فرقه‌ای یک تشخیص بالینی رسمی نیست (چون مربوط به گروه است، نه فرد)، اما رهبر چنین فرقه‌ای تقریباً همیشه معیارهای اختلال شخصیت خودشیفته (NPD) و گاه خودشیفتگی بدخیم را دارد. □

منابع:

1. Zeiders, Charles. Devlin, Peter. *Malignant Narcissism and Power: A Psychodynamic Exploration of Madness and Leadership*. Routledge: 2019.
2. Shaw, Daniel. *Traumatic Narcissism: Relational Systems of Subjugation*. Routledge: 2014.
3. De Zavala, Agnieszka Golec. *The Psychology of Collective Narcissism: Insights from Social Identity Theory*. Routledge: 2024.
4. DeepSeek



پدر از نادای می‌خواهد با او کار کند و توضیحات خود را می‌دهد. در پی آن نادای افکارش را با تکنیک گفتار بر روی فیلم آشکار می‌کند: «باز پدر آن روحیه سلطه‌گری خودش را رو کرد. این «خود» من کوچک‌ترین اهمیتی برایش ندارد. مهم این هست که افکار و اراده‌اش را بر من تحمیل کند، همین، این یعنی همون الگوی چشم‌درآوردن، گوش‌بریدن، ناخن کشیدن، عین همه حکمران‌ها و سلاطین اجدادی.» (گفته می‌شود تعداد معترضان که نابینا شده‌اند کم نبوده است.)

تفاوت خودشیفتگی فرقه‌ای با سایر انواع خودشیفتگی

خودشیفتگی فرقه‌ای در برابر خودشیفتگی گروهی یا جمعی^۷: خودشیفتگی گروهی یک گرایش روان‌شناختی-اجتماعی است که در آن اعضای یک گروه (مثلاً یک ملت، قوم یا جنبش سیاسی) به برتری گروه خود باور دارند و در برابر انتقاد از گروه حساسیت نشان می‌دهند. اما خودشیفتگی فرقه‌ای ویژگی‌های زیر را دارد:

- ساختار متمرکز دارد: حول یک رهبر زنده می‌چرخد، نه یک هویت جمعی انتزاعی؛
- کنترل رفتاری اعمال می‌کند: اعضا تحت نظارت و کنترل دائمی هستند؛
- ایزوله‌سازی می‌کند: اعضا از جهان بیرون جدا می‌شوند؛
- تغییر هویت ایجاد می‌کند: هویت فردی اعضا در هویت فرقه‌ای حل می‌شود.

خودشیفتگی فرقه‌ای در برابر خودشیفتگی بدخیم

خودشیفتگی بدخیم شدیدترین نوع خودشیفتگی فردی است که با ویژگی‌های ضداجتماعی، پارانویا و سادیسیم همراه است. خودشیفتگی فرقه‌ای پیامد اجتماعی خودشیفتگی بدخیم یک رهبر است.

سازوکارهای خودشیفتگی فرقه‌ای

۱. بزرگ‌سازی رهبر^۸: اعضا رهبر را موجودی فراتر از انسان می‌بینند. او «استاد»، «منجی» یا «کامل» است. این همان چیزی است که در اختلال شخصیت خودشیفته به عنوان «خودبزرگ‌بینی پاتولوژیک» توصیف می‌شود، اما این بار از سوی جمع به رهبر فرافکنی می‌شود.

۲. دوباره‌سازی یا دوقطبی‌سازی^۹: جهان به دو قطب خیر و شر تقسیم می‌شود:

- درون‌گروهی (ما): پاک، برگزیده، آگاه، نجات‌یافته؛
 - برون‌گروهی (آنها): پلید، گمراه، دشمن، آلوده.
- این مکانیسم در خودشیفتگی فردی نیز دیده می‌شود («من کاملاً خوبم، تو کاملاً بدی»).
۳. هم‌آمیختگی (Fusion): اعضا هویت فردی خود را با هویت رهبر/فرقه ادغام می‌کنند. انتقاد به فرقه معادل حمله به خود آنهاست.

⁷ Collective Narcissism

⁸ Leader Idealization

⁹ Splitting

نارسیسیسم جمعی

دارند ممکن است با تهدید یا انتقام پاسخ بدهند، شامل آزار یا تلاش برای ارباب‌عضای گروه‌های دیگر. □

نارسیسیسم جمعی و آدورنو و فروم

اگنیشکا گولک دِ زاولا (Agnieszka Golec de Zavala) در کتاب مشهور خود به نام «روانشناسی نارسیسیسم جمعی» می‌گوید تئودور آدورنو (Theodor Adorno) و اریک فروم (Erich Fromm) نخستین کسانی بودند که به طور گسترده درباره نارسیسیسم جمعی یا گروهی نوشتند. آنها برای این که علت جذابیت فاشیسم در آلمان قبل از جنگ جهانی دوم را توضیح دهند به این مفهوم تکیه کردند. آدورنو از اصطلاح نارسیسیسم جمعی برای توصیف احساساتی که موسیقی ریچارد واگنر در افراد ایجاد می‌کرد، استفاده کرد؛ موسیقی‌ای که نازی‌ها به طور گسترده‌ای در تجمعات خود از آن بهره می‌بردند. آدورنو نوشت: «نارسیسیسم جمعی به این معناست: افراد برای جبران آگاهی از ناتوانی اجتماعی خود (...), چه در واقعیت و چه صرفاً در تخیلات‌شان، خود را به اعضای موجودی بالاتر و جامع‌تر تبدیل می‌کنند. به این موجود ویژگی‌هایی را نسبت می‌دهند که خودشان فاقد آن هستند و از این موجود به نوبه خود از طریق مشارکت نیابتی چنان ویژگی‌هایی را برای خود دریافت می‌کنند»

در همین راستا، اریک فروم نوشت: «حتی اگر یک فرد بدبخت‌ترین، فقیرترین، و کم‌احترام‌ترین عضو یک گروه باشد، در احساس این که «من عضوی از شگفت‌انگیزترین گروه جهان هستم» وضعیت بدبختی خود را جبران می‌کند. من که در واقع یک کرم هستم، با تعلق به این گروه به یک گول تبدیل می‌شوم». بنابراین، درجه نارسیسیسم گروهی متناسب با کمبود رضایت واقعی در زندگی است.»

منابع:

De Zavala, Agnieszka Golec. *The Psychology of Collective Narcissism: Insights from Social Identity Theory*. Routledge: 2024.

هنگامی که گروهی از مردم - چه یک تیم ورزشی باشد، چه انجمن خیریه، فرقه‌های دینی، اتحادیه‌های صنفی، گروه‌های ملی، نژادی، یا احزاب سیاسی، یا دانشجویان یک دانشگاه خاص یا دانش‌آموزان یک مدرسه باشد - احساس برتری، تمایز، خودحق‌پنداری، و استثنابودگی کنند، ممکن است نارسیسیست باشند یا نباشند. کاملاً طبیعی است که عضو یک گروه باشید که به آن افتخار می‌کنید. بسیاری از مردم از این که عضوی از یک گروه هستند احساس خوشایندی دارند.

هرچند، هنگامی که آن احساس افتخار با این باور ترکیب شود که گروه به اندازه کافی از طرف گروه‌های دیگر برتر شناخته نمی‌شود، نارسیسیسم جمعی^۱ اغلب سر خود را همچون سر یک اژدها بالا می‌آورد.

نارسیسیسم جمعی به موارد زیر پیوند می‌خورد:

نژادپرستی

جنسیت‌گرایی

هموفوبیا (هم‌جنس‌بازهراسی)

تبعیض

فاشیسم

تجاوز

خشونت

ملی‌گرایی

بنیادگرایی مذهبی

نظریه‌های توطئه

تورریسم

جنگ

آنها که عضو گروهی هستند که نارسیسیسم جمعی را تجربه می‌کند ممکن است گروه‌های دیگر را به شدت تهدید کنند. به عنوان مثال، نژادپرستان سفیدپوست ممکن است بر این باور باشند که بعضی از گروه‌های مهاجر باید از کار اخراج شوند. افرادی که چنین باورهایی

^۱ collective narcissism

نارسیسوس (اسطوره‌شناسی یونانی)

نارسیسوس (به یونانی: Νάρκισσος، به لاتین: Narcissus) شخصیتی در اسطوره‌شناسی یونان است که نام او منشأ اصطلاح «نارسیسیسم» (خودشیفتگی) شد.

داستان اسطوره‌ای

بر اساس افسانه‌های یونانی، نارسیسوس جوانی با زیبایی خارق‌العاده بود که همه از او خوش‌شان می‌آمد. اما او نسبت به عشق دیگران بی‌تفاوت بود و به احساسات آنها پاسخی نمی‌داد.

نسخه‌های مختلف داستان:

۱. روایت اووید^۱، شاعر رومی دوران باستان، در کتاب «دگرذیسی‌ها» (متامورفوسس):

● اِکو (Echo)، پری کوهستان که به نارسیسوس دل بسته بود، به دلیل پرحرفی از سوی یکی از خدایان به گونه‌ای طلسم شد که فقط می‌توانست آخرین کلمات دیگران را تکرار کند.

● نارسیسوس عشق او را رد کرد.

● نمسیس (الهه انتقام) او را به عاشق شدن بر تصویر خودش در آب یک چشمه محکوم کرد.

● نارسیسوس آن‌قدر مجذوب بازتاب خود شد که نتوانست از کنار چشمه دور شود و سرانجام از گرسنگی و حسرت جان داد.

● در محل مرگ او، گل نرگس (Narcissus) رویید.

۲. روایت یونانی قدیمی‌تر:

نارسیسوس عاشق تصویر خود شد، اما وقتی فهمید این تصویر واقعی نیست، از غم جان داد.

نمادشناسی و تفسیر

● نماد خودشیفتگی و عشق به خود: دل‌بستگی افراطی به خود و بی‌اعتنایی به دیگران؛

● نماد فانی‌بودن زیبایی و جوانی: مرگ او پایان زیبایی بی‌همتایش را نشان می‌دهد؛

● نماد بی‌پاسخی و سردی عاطفی: ناتوانی در دوست‌داشتن دیگران.

میراث فرهنگی

۱. در روان‌شناسی: زیگموند فروید اصطلاح «نارسیسیسم» را از این اسطوره گرفت تا عشق به خود را توصیف کند.

۲. در ادبیات و هنر:

● الهام‌بخش بسیاری از آثار ادبی، نقاشی‌ها و مجسمه‌ها؛

● موضوع اپراهای مختلف؛

● اشاره‌های فراوان در شعر و نثر مدرن؛

● اشاره‌های فراوان در شعر و نثر مدرن؛

۳. در گیاه‌شناسی: گل نرگس (Narcissus) نام خود را از این اسطوره گرفته است.

تفاوت نارسیسوس اسطوره‌ای با بیماری «اختلال شخصیت نارسیسیسم» امروزی

در حالی که اسطوره نارسیسوس بر عشق به ظاهر فیزیکی متمرکز است، بیماری اختلال شخصیت خودشیفته در روان‌شناسی مدرن طیف وسیع‌تری از ویژگی‌ها از جمله احساس خودبزرگ‌بینی، نیاز به تحسین و فقدان هم‌دلی را در بر می‌گیرد.

با این همه، این اسطوره همچنان به عنوان یک استعاره قدرتمند برای هشدار درباره خطرات خودپرستی و انزوا از جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بیماری «اختلال شخصیت نارسیسیستی»

نارسیسیسم یا خودشیفتگی یک اختلال شخصیت است که با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شود:

● احساس اغراق‌آمیز از خودمهم‌بینی و شایستگی؛

● نیاز مفرط به تحسین و توجه؛

● فقدان هم‌دلی نسبت به دیگران؛

● رابطه‌های سطحی و ابزاری با دیگران؛

● حس برتری و منحصر به فرد بودن؛

● اشتغال ذهنی با خیال‌پردازی‌ها از موفقیت‌های بزرگ،

قدرت‌مندی، و زیبایی بی‌همتا.

¹ Publius Ovidius Naso

انواع نارسیسیسم

الف. دسته‌بندی کلاسیک (آشکار یا پنهان):

۱. نارسیسیسم خودبزرگ‌بینانه یا آشکار (Grandiose/Overt): اعتماد به نفس اغراق‌آمیز، نمایشی، و جلب توجه؛
۲. نارسیسیسم آسیب‌پذیر یا پنهان (Vulnerable/Covert): حساسیت زیاد به انتقاد، عزت‌نفس شکننده، اضطراب اجتماعی.

ب. مدل سه‌گانه دسته‌بندی بر اساس شدت و ضعف

۱. نارسیسیسم خودبزرگ‌بینانه یا آشکار (Grandiose/Overt): اعتماد به نفس اغراق‌آمیز، نمایشی، و جلب توجه؛
۲. خودشیفتگی یأس‌آلود (Oblivious یا Depleted): شبیه به نارسیسیسم آسیب‌پذیر یا پنهان است. فرد احساس پوچی و بی‌معنایی و افسردگی می‌کند، زیرا منابع بیرونی که او را تغذیه کنند و منبعی که بتواند «حس ارزشمندی» خود را از آن بگیرند وجود ندارد.
۳. نارسیسیسم بدخیم (Malignant): ترکیبی از خودشیفتگی، پارانویا، و ضدخانواده‌بودن و ضداجتماعی‌بودن.

پ. خودشیفتگی معکوس (Inverted): فرد نیازهای خودشیفته‌وار خود را از طریق وابستگی به یک خودشیفته آشکار ارضا می‌کند.

ت. خودشیفتگی سالم (Healthy): فرد می‌تواند موفقیت‌های خود را جشن بگیرد، بی‌آن‌که به تحقیر دیگران نیاز داشته باشد. می‌تواند شکست را بپذیرد و با دیگران هم‌دلی کند.

ث. خودشیفتگی جمعی/فرقه‌ای (Collective/coltive): ریشه در نیازهای خودشیفته‌وار گروه دارد. «گروه من ویژه است، پس من هم ویژه هستم.»

علل و عوامل

- عوامل ژنتیکی و ارثی؛
- عوامل عصبی-زیستی؛
- عوامل روان‌اجتماعی (والدین بیش‌ازحد تحسین‌کننده یا بالعکس)

والدین بی‌توجه؛

- عوامل فرهنگی (تأکید بر فردگرایی و موفقیت شخصی).

درمان

- روان‌درمانی (به ویژه درمان شناختی-رفتاری و طرح‌واره درمانی)؛
- گاهی دارودرمانی برای علائم همراه مانند افسردگی یا اضطراب؛
- گروه‌درمانی (هرچند، افراد خودشیفته معمولاً در گروه‌درمانی‌ها مشارکت خوبی ندارند).

تفاوت با عزت‌نفس سالم

خودشیفتگی با عزت‌نفس سالم متفاوت است. افراد با عزت‌نفس سالم نیازی به تحسین مداوم ندارند، توانایی هم‌دلی دارند و می‌توانند انتقاد را بپذیرند. □



اندیشه‌های نادی که پس از به‌هم‌خوردن جشن تولد غمگین و افسرده با سازش به یک پارک می‌رود، با تکنیک گفتار بر روی فیلم روایت می‌شود: «نشد، این دفعه هم نشد، هیچ‌وقت نمی‌شه. چرا با این سن کم احساس خستگی و پیری می‌کنم؟ چون مجبور شدم کاری را انجام بدهم که دوست ندارم، درسی را بخوانم که دوست ندارم، ازدواجی کنم که دوست ندارم. تنها دلخوشی من تو زندگی فقط یک چیز بود، همین موسیقی، آرزوی داشتن شنونده همیشه رو دلم می‌مونه. وقتی شروع به سازدن می‌کنم انگار دارم برای جمع می‌زنم، بیشتر و عمیق‌تر توی سازم فرو می‌روم، توی خودِ خودم. انگار دارم از روی زمین کنده می‌شوم و بالا، بالا، بالا، و بالاتر می‌روم.»

حکومت خودشیفتگان هرگز نخواست صدای نسل جوان را بشنود، اعتراضات آنها را بشنود، و خونین‌دی‌ماه پیامد این نشین‌ها بود. ویدئوی اعتراض استاد مهرجوئی به بهانه‌جویی‌ها برای اکران فیلم «لامینور» را ببینید.

مقایسه خودشیفتگی فردی، خودشیفتگی جمعی، و خودشیفتگی فرقه‌ای

خودشیفتگی در جامعه به سه شکل دیده می‌شود:

- **وابستگی:** عزت نفس فرد به موقعیت ادراک شده گروه گره می‌خورد.
- **روابط بین‌گروهی:** «ما»ی برتر در مقابل «آنها»ی حقیر یا تهدیدکننده. حساسیت شدید به توهین به گروه.

• **خودشیفتگی فردی (Individual Narcissism)**

• **خودشیفتگی جمعی (Collective Narcissism)**

• **و خودشیفتگی فرقه‌ای (Cultic Narcissism)**

■ خودشیفتگی فرقه‌ای (Cultic Narcissism)

- **سطح:** ساختار سازمانی قدرت در یک گروه بسته.
- **کانون:** رهبر فرقه به عنوان تجسم کمال و منبع تمام ارزش‌ها. گروه (فرقه) ابزار بزرگ‌سازی رهبر است.
- **هدف اصلی:** ارضای نیازهای روانی رهبر خودشیفته (عبادت، اطاعت مطلق، کنترل) و حفظ بقای سیستم.
- **وابستگی:** اعضا به رهبر و ایدئولوژی فرقه وابسته می‌شوند (از طریق شست‌شوی مغزی، قطع ارتباط با بیرون، ایجاد ترس).
- **روابط درون‌گروهی:** سلسله‌مراتب شدید، عشق مشروط، تنبیه برای عدم توافق، وفاداری مطلق به رهبر.

هر سه شکل از یک هسته مشترک برخوردارند: احساس عمیق برتری، خودحق‌بینی، و حساسیت افراطی به انتقاد. اما این هسته در سطوح مختلف (فرد، گروه بزرگ، سازمان بسته) و با سازوکارهای متفاوت متجلی می‌شود.

■ خودشیفتگی فردی (Individual Narcissism)

- **سطح:** روان‌شناسی فردی (یک اختلال یا صفت شخصیتی).
- **کانون:** خود فرد. فرد خود را منحصر به فرد، برتر و مستحق رفتار ویژه می‌داند.
- **هدف اصلی:** تأمین نیازهای روانی فرد (توجه، تحسین، قدرت، کنترل).

- **وابستگی:** عزت نفس شکننده و وابسته به تأیید خارجی دائمی.
- **روابط:** ابزارگونه، فاقد هم‌دلی عمیق، اغلب همراه با حسادت یا تحقیر دیگران.

مشابهت‌های کلیدی

۱. **هسته خودبزرگ‌بینی:** در هر سه، یک «خود» (فرد، گروه، رهبر) به عنوان برتر، خاص و مستحق امتیاز ادراک می‌شود.
۲. **شکندگی درونی:** این احساس برتری، سطحی و شکننده است و بر پایه‌ای قوی استوار نیست. بنابراین مستعد واکنش‌های خشن است.
۳. **حساسیت به انتقاد (Narcissistic Injury):** کوچک‌ترین نقد یا بی‌احترامی به منبع خودبزرگ‌بینی (فرد، گروه، رهبر) به عنوان تهدید وجودی تلقی و با خشم، تحقیر یا انتقام پاسخ داده می‌شود.

۴. دوقطبی‌سازی (Splitting):

- **فردی:** «من عالی هستم، تو هیچی.»
- **جمعی:** «ما» (گروه خودی) پاک و برتر، آنها (غیر خودی) پست یا شرور.

■ خودشیفتگی جمعی (Collective Narcissism)

- **سطح:** روان‌شناسی اجتماعی (یک گرایش گروهی).
- **کانون:** گروهی که فرد به آن تعلق دارد (ملت، قومیت، حزب، مذهب، تیم). فرد از طریق «ما» احساس بزرگ‌منشی می‌کند.
- **هدف اصلی:** جبران کمبود عزت نفس فردی از طریق تعریف هویت برتر گروهی؛ به رسمیت شناخته شدن گروه توسط دیگران یک نیاز اساسی گروه است.

نحوه تعامل و تقویت متقابل

این سه می‌توانند یک سیستم سمی کامل ایجاد کنند:

● **خودشیفتگی فردی** ← **خودشیفتگی فرقه‌ای**: یک فرد خودشیفته با جذابیت کاریزماتیک، یک فرقه می‌سازد تا نیاز به پرستش و کنترل مطلق خود را ارضا کند.

● **خودشیفتگی فرقه‌ای** ← **خودشیفتگی جمعی**: رهبر فرقه، خودشیفتگی جمعی را در اعضا القا می‌کند («**ما گروه برگزیده‌ایم**») تا وفاداری آنان به خودش (که تجسم آن گروه است) را تقویت کند. در مقیاس بزرگ، رهبران خودشیفته می‌توانند خودشیفتگی جمعی یک ملت را برای تثبیت قدرت شخصی تحریک کنند.

● **خودشیفتگی جمعی** ← **خودشیفتگی فردی**: عضویت در یک گروه «**بوتو**» می‌تواند عزت نفس شکننده فرد را تقویت کند و ویژگی‌های خودشیفتگی فردی را در او تشدید نماید.

جمع‌بندی نهایی:

- **خودشیفتگی فردی**: یک اختلال شخصیتی است.
- **خودشیفتگی جمعی**: یک گرایش روان‌شناختی-اجتماعی در سطح هویت گروهی است.
- **خودشیفتگی فرقه‌ای**: یک ساختار سازمانی بیمار است که حول محور یک رهبر خودشیفته طراحی شده است.

وجه مشترک همه آنها، استفاده از یک «پوسته برتری‌طلبانه» برای پوشاندن یک هسته شکننده و وابسته، و نهایتاً ایجاد آسیب برای خود فرد، اعضای گروه و جامعه است. □

منبع: دیپ‌سیک

● **فرقه‌ای**: «رهبر/فرقه نجات‌بخش است، دنیای بیرون فاسد و گمراه.»

۵. **نیاز به تأیید بیرونی**: همگی برای حفظ تصویر بزرگ‌نمایی شده به منبع بیرونی وابسته‌اند (تحسین، به رسمیت شناخته شدن گروه، عبادت رهبر).

۶. **کمبود هم‌دلی اصلی**: تمرکز بر تأمین نیازهای خود (یا گروه/رهبر) به قیمت نادیده گرفتن نیازها، احساسات و حقوق دیگران.

جدول مقایسه‌ای تفاوت‌ها

معیار	خودشیفتگی فردی	خودشیفتگی جمعی	خودشیفتگی فرقه‌ای
مقیاس	فرد	گروه بزرگ (ملت، قوم، جنبش)	سازمان بسته و کوچک (فرقه)
هدف اصلی	بزرگ‌سازی خود فرد	بزرگ‌سازی گروه	بزرگ‌سازی رهبر و حفظ سیستم فرقه
ساختار قدرت	شخصی و پراکنده (فرد می‌خواهد در مرکز باشد)	می‌تواند غیر متمرکز باشد	متمرکز و سلسله‌مراتبی شدید حول رهبر
وابستگی	فرد به تحسین بیرونی	فرد به وضعیت گروه	اعضا به رهبر و فرقه (وابستگی روانی-عاطفی عمیق)
واکنش به انتقاد	خشم فردی، تحقیر منتقد	خشم جمعی	احساس توطئه، سرکوب سیستماتیک، طرد، مجازات
ابزار کنترل	جذابیت، فریب، دستکاری روانی	ایدئولوژی، تبلیغات، داستان‌سرای گروهی	شست‌شوی مغزی، کنترل اطلاعات، ایزوله‌سازی، القای ترس
مثال	فردی که دائماً خود را تحسین می‌کند و دیگران را تحقیر می‌داند	ملی‌گرای افراطی که هر انتقاد از کشورش را خیانت می‌داند	فرقه‌های مخرب